



انجمن علمی آموزش تاریخ دانشکده شهدای مکه

کتابنامه علمی: سال اول - شماره اول -

اسفند ۱۳۹۸

از خزانه به علم

فراتر از دانایی

از دها در برابر عقاب

کالبد شکافی چهار انقلاب



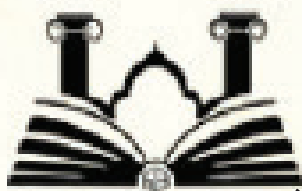
تسبیح مطهری

فراتر از یک عالم دینی



بسم الله الرحمن الرحيم

گاهنامه علمی دانشجویی کتبه



انجمن علمی دانشجویان آموزش
تاریخ و اسکده شهدای مکه



دانشگاه فرنگیان

صاحب امتیاز:

مرکز آموزش عالی شهدای مکه

مدیرمسئول:

امیرمهدی عرب معصومی

سر دبیر:

بهنام دانشیان

مشاوران نشریه : دکتر روزبهانی ، استاد احمدرضا نجفی

هیئت تحریریه:

امیرمهدی عرب معصومی، امیرحسین طهماسبی زاده

محمد صادق خانه دانی، محمد حسین عسگری

امیر محمد نصیری، محمد علیان نژاد

اشکان احسانی فر، عرفان حسن زاده

بهنام دانشیان، علی هورش نیا

علی احمدی، مهدی فرجی ، ارمان شهرکی

ویراستار:

محمد ترحمی

طراح جلد و صفحه آرا:

امیرحسین طهماسبی زاده

عرفان حسن زاده



سخن مدیر گروه علوم انسانی و اجتماعی پردیس شهید چمران تهران

به نام خدا

تعدادی از دانشجویان عضو انجمن علمی رشته آموزش تاریخ دانشگاه فرهنگیان استان تهران کمر همت بسته و نشریه حاضر را تحت عنوان "کتیبه" به زیور طبع آراسته اند. حال و هوای مقالات، چه در قالب انتخاب و تلخیص مطالب دیگران و چه به صورت تالیف و نگارش، حکایت از دلمشغولی تاریخی ایشان دارد. این اولین گام است و طبیعتاً خالی از نقص نیست. بنابراین با شناختی که از این عزیزان دارم می دانم آستانه تحمل و انتقادپذیریشان بالاست و حتماً نظرات خوانندگان و صاحب نظران را با منت می پذیرند. در اینجا، ضمن آرزوی موفقیت برای ایشان و همه کسانی که در این مسیر به یاری ایشان شتافتند از جمله آقای دکتر کرمانی، آقای چاووشی و جناب استاد فتوحی، که زحمت لوگوی نشریه را کشیدند، توصیه های زیر را برای انتشار شماره های آینده لازم می دانم:

-انصاف علمی را فراموش نکنید. گرایشات سیاسی و ... شما را به ورطه تحریف تاریخ نیندازد.

-در چارچوب قوانین، راه را برای نگرش های مختلف باز بگذارید.

-اهداف نشریه را، با نوشتن یک مرامنامه و اساسنامه، مشخص تر کنید و در چارچوب آن هدفها حرکت کنید. از این شاخه به آن شاخه پریدن آفت نشریه است.

-مقالات را عالمانه تر و بر اساس قواعد علمی بنویسید. قواعد علمی نگارش مقالات برای نشریه را مشخص کنید.

-فراموش نکنید شما دانشجوی رشته آموزش تاریخ هستید. سهم "آموزش آموزش تاریخ" در مجموعه مقالاتتان فراموش نشود.

-فهم بهتر تاریخ به شدت نیازمند استفاده از دستاورد علوم دیگر از جمله: علوم اجتماعی، جغرافیا، ادبیات، و در زمینه آموزش آموزش تاریخ، به علوم تربیتی و ... است. بنابراین استفاده از ظرفیت استادان، که خوشبختانه در دانشگاه ما فراوانند، و دانشجویان این رشته ها، لازم و ضروری است.

-و...

در پایان خوشحالم که در این مسیر گام برداشته اید. امیدوارم در سایه حق و دعای ائمه اطهار(ع) گامهای بعدی را محکم تر و عالمانه تر بردارید و ان شاء الله در آینده ای نه چندان دور شاهد انتشار مقالات شما در نشریات معتبر تاریخ باشیم. و توفیق از خداست...

دکتر محمدرضا روزبهانی عضو هیئت علمی و مدیر گروه علوم انسانی و اجتماعی پردیس شهید چمران دانشگاه فرهنگیان استان تهران.



سخن سردبیر

درمسیر زندگی هرگز غمی افتد به چاه با چراغ دین و دانش گر بشر بینا شود

باسپری شدن ثانیه های سرد، نوبت به شکفتی زمین رسید تا دوباره جامه سبز خود را بر تن عریان زمین بپوشاند و نوید آغازی دوباره را برقلب هایمان زمزمه کند.

بسیار سعادت مندیم که همزمان با شروع فصلی نو، نور تازه ای از جنس دانش بر ما تابیده است تا با یآوری ایزد منان و تعاون و همکاری اساتید بزرگوار و دانشجویان تلاشگر و دغدغه مند علم کمر همت را بر اعتلای نور حقیقت و دانایی ببندیم و در راستای ارتقای آن بکوشیم.

نشریه کتیبه که نخستین بهار را تجربه می کند، هدف خود را بر معرفی، تحلیل و گسترش علم تاریخ از جنبه های مختلف فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آن متمرکز کرده است و امیدوار است که بتواند سهم خود را از آگاهی رسانی به تمامی دانشجویان و علاقه مندان به علم تاریخ ادا کند.

به نام دانشیان



۲	شهید مطهری فراتر از یک عالم دینی
۳	فراتر از دانایی
۵	کالبد شکافی چهار انقلاب
۷	ازدها در برابر عقاب
۹	از خرافه به علم
۱۱	ارتش روم
۱۲	عاشورا از نگاهی دیگر
۱۳	نگاهی دیگر به انقلاب فرانسه
۱۴	ابومسلم خراسانی
۱۷	زندگی نامه چرچیل
۱۹	هنر معماری ایرانی یا هنر معماری اسلامی
۲۰	انقلاب

شهید مطهری فراتر از يك عالم دینی

مهدی فرجی

دانشجوی کارشناسی آموزش تاریخ دانشگاه فرهنگیان

شاید کمتر فردی باشد جمله ای از شهید مطهری نشنیده و او را تحت تاثیر قرار نداده باشد، در این مطلب سعی داریم به نحوه تفکر یا به نوعی خط فکری ایشان و اقدامات و تاثیراتی که در جامعه زمان خود گذاشته اند بپردازیم.

مرتضی مطهری نه تنها در علوم دینی تخصص داشته است، بلکه پا را از محدوده تخصص خود فراتر گذاشته و در زمینه منطق و فلسفه اسلامی و غربی به پژوهش پرداخته است؛ همچنین ایشان در زمینه اندیشه های سیاسی و اجتماعی دیگر نظیر (مارکسیست) صاحب نقد بوده اند. زیبایی کار شهید مطهری در اینجا نمایان می شود که در آن زمان که حوزویان تا حدودی در انزوا خود را گذاشته یا قرار گرفته بودند و بیشتر به مباحث فقهی و دینی خود می پرداختند، استاد با داشتن وجهه دینی به این عمل اقدام کردند.

البته قبل از شهید مطهری کسانی دیگری نیز بودند، اما در کل نتوانستند سایر روحانیون را با خود همراه کنند و به این جهت ایشان یکی از افراد تاثیر گذار در این تغییر در جامعه زمان خود بوده اند. به طور کلی می توانیم آثار و تفکرات استاد را در این سه حوزه خلاصه کنیم:

۱. بازبینی و تغییر نگرش به برخی از عقاید اسلامی به خصوص شیعه و آداب و رسوم آن و ساده سازی مبانی دینی برای عموم مردم.

۲. ارتباط برقرار کردن میان احکام اسلامی و علوم و عقاید نوین جهانی.

۳. تحلیل و نقد اندیشه های رایج و به روز سیاسی و اجتماعی جهانی، مثل مارکسیست و سایر تفکرات جهانی.

۱) در رابطه با مورد اول می توان گفت که استاد مطهری فرزند زمانه خویش بوده و در جامعه ای زندگی می کرده که اکثر مردم نیاز به تغییر را احساس کرده و هر کدام با توجه به تفسیر خود یکی از جریان های اصلاحی رایج مثل مارکسیست (حزب توده) یا جریان های لیبرال متصل می شدند.

شهید مطهری این نیاز را احساس کرده و شروع به ساده سازی متن مطالب دینی برای مردم و بازبینی

حوادث و اعتقادات از منظر تاریخی، اخلاقی و کاربردی کردند و اعمال و برداشت های قبلی را به چالش کشیدند.

به عنوان نمونه در مسائلی مثل حادثه کربلا که به دنبال تغییر از عزاداری، به قول استاد (قصابی شدن امام حسین) به درس گیری از اصول اخلاقی حادثه کربلا مثل فداکاری و داشتن بصیرت سیاسی و... بوده و یا نگاه و توجه به دین به اهداف نزول آن و اجباری یا اختیاری بودن انتخاب آن پرداختند. که ایشان در دین گزینه (اختیاری) آن را بیشتر مسئله ای اخلاقی دانستند که با مخالفت برخی از روحانیون سنت گرا مواجه شد. در این مورد می توان خدمت شایان دیگری از ایشان را اضافه کرد؛ که آن تلاش ایشان جهت تقویت حس اسلام گرایی و برقراری پیوند و نوعی آشتی میان طرفداران وطن پرست (ناسیونالیسم ایرانی) دانست که در کتاب هایی مثل، خدمات متقابل اسلام و ایران، به این مسئله پرداخته اند.

۲) یکی از اقدامات استاد مطهری تلاش ایشان برای ارتباط برقرار کردن میان علوم و آداب دینی (سنت) با علوم و عقاید جدید جهانی (مدرنیته) می باشد. این اقدام هماهنگی زیادی با مورد اول یعنی بازبینی عقاید اسلامی دارد، به گونه ای که هدف از آن تغییرات را می توان رسیدن به این مورد دانست. از این تلاش ها می توان از کتاب توحید یا راه های اثبات وجود خداوند نام برد که ایشان پس از آنکه به ساده ترین روش خدا را معنی کرده و هدف از خواستن و نیاز به او را توضیح می دهد، به بررسی دلایل وجود خداوند از طریق نظریات فلسفی و علمی اسلامی و غربی می پردازد.

موارد دیگر مانند نقش و اهمیت زن در جامعه و اسلام که از چالش های دینی بوده و اتهامات زیادی از جریانهای دیگر وارد آن می شده است؛ در این مورد که به نوعی پیوند میان سنت و مدرنیته ایرانی می باشد، استاد در این حوزه با افراد برجسته دیگری همچون عبدالکریم سروش و مهندس مهدی بازرگان در یک مسیر قرار داشتند و کمک های شایانی در این مورد کردند.

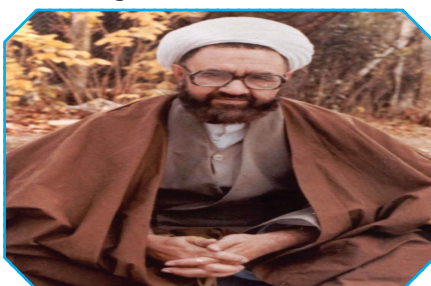
۳) مورد سوم نشان دهنده بلوغ تفکر ایشان در زمینه شناخت عقاید و افکار دیگر جدا از تفکر اسلامی می باشد و ایشان چالش های زیادی را برای (مارکسیست) به خصوص جریان رایج آن در ایران (حزب توده) به وجود آوردند.

شاید این سوال مطرح باشد: حکومت شوروی به دلیل

داشتن اعتقاد برای انتشار و جهانی کردن اصول خود (مارکسیست) از گروه های طرفدار این عقیده در سراسر جهان حمایت کند که یکی از آن موارد حزب توده در ایران بوده است؛ حال چه دلیلی وجود داشت که حکومت پهلوی با وجود اگر نگویم مخالفت، بی میلی به حضور و افزایش قدرت روحانیت، مجبور به اجازه حضور آنان در صحنه سیاسی جامعه ایران و حمایت از آنان می شده است؟

پاسخ این مسئله به شرایط آن روز جهان به خصوص ایران که در میان رقابت میان بلوک شرق مارکسیست و بلوک غرب لیبرالیسم بود، برمیگردد. دولت پهلوی مایل به غرب بوده و برای جلوگیری و مقابله با چالش ها و افزایش و نفوذ قدرت مارکسیست ها در ایران به قدرت دادن و حمایت از علمای دینی می پرداخت؛ تا بتوانند سدی در برابر آنان باشند، که این مورد نه تنها موجب به چالش کشیده شدن نظریات مارکسیست شد، بلکه ظهور و قدرت گیری روحانیون و اصلاح طلبان دینی و صاحب نظران دیگری از جمله استاد مطهری شد، که در کنار به چالش کشیدن عقاید نظری و سیاسی مارکسیست، نظریات و عقاید خود را در غالب شکل حکومت ارائه دادند، که خود یکی از دلایل شکل گیری، موفقیت و پیروزی انقلاب شکوهمند جمهوری اسلامی ایران شد.

یکی از سردمداران این حوزه آیت الله مطهری بودند که در حکومت پهلوی تا مرتبه تدریس در دانشگاه و گرفتن کرسی علمی رسیدند و بدون هیچ گونه



محدودیتی از جانب حاکمیت وقت، موجب و مشوق فکری جامعه و فعال شدن آن بودند؛ ایشان و اساتید بزرگی مانند استاد علی شریعتی، آیت الله بهشتی، آیت الله منتظری، آیت الله طالقانی و سایر صاحب نظران این حوزه، نشان دادند که واقعا فرزند زمانه خود هستند؛ یعنی زمانی که ایران صحنه چالش و نزاع میان این دو حوزه فکری جهان بوده، حرف ها و نگاه جدیدی را که جامعه ایران توانایی قبول آن را داشته از میان تفکر اسلامی ارائه دادند.

فرا تر از دانایی



علی هورش نیا

دانشجوی کارشناسی آموزش تاریخ دانشگاه فرهنگیان

دانا نشوید! فرا تر از دانایی هم وجود دارد؟! کافی است تنها چند دقیقه با من همراه شوید تا متوجه شوید چه چیزی برتر از علم است. حدستان چه می گوید؟

- باز هم همان موضوع کلیشه ای علم بهتر است یا ثروت؟!

قطعا نه! ثروت به جای خودش؛ من هم آن را دوست دارم هر چند که او کمی با ما نامهربان است! هم اکنون عزیزی را به شما معرفی می کنم که هم برتر از علم است و هم می تواند به تنهایی شما را دانا کند!

بدون مقدمه تاریخ را معرفی می کنم.

- تاریخ؟! مسخره کرده ای؟!

اگر می خواهید بدانید تاریخ و تجربه برتر است یا علم، این جمله را بخوانید: "خردمند کسی است که تجربه ها او را پند می دهد" (غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۵۷۵)

این پاسخ زیبای پیشوای خردمندان و پیش گام اندیشه ورزان جهان، علی (ع) به شماست که تجربیات گذشته و گذشتگان را پند دهنده ی عقل من و شما توصیف می کند! به همراه من بیایید ...

الگو ها و عبرت ها

چرا تاریخ بخوانیم؟ چرا تاریخ بدانیم؟ چرا تاریخ بفهمیم؟

اگر کمی صبور باشید با یک سوال ساده به تمام این پرسشها پاسخ می دهیم و آن سوال این است: "چرا تاریخ تکرار می شود؟"

مطمئن بودم جواب آن را می دانستید! کاملا درست است؛ تاریخ تکرار می شود چون از آن "عبرت" نمی گیریم. به همین سادگی! اشتباهات پیشینیان را می بینیم، نسبت به نتایج زیان بار آن آگاه می شویم اما آن را تکرار می کنیم؛ چون عبرت نگرفته ایم.

محمود برآبادی نویسنده و منتقد تاریخ و ادبیات نوجوان معتقد است "اگر ما از گذشته اطلاع داشته باشیم، اشتباهات گذشتگان را تکرار نمی کنیم یا آن را

به حداقل کاهش می دهیم." (سایت همشهری آنلاین مطلب ۴۰۱۵).

درست است که اگر کسی واقعا مطلع و مشرف بر تجربیات گذشته باشد و به بصیرت کافی دست یافته باشد؛ این چنین است. اما خیلی اوقات می دانیم که راستی کدام است و با این حال کجی می کنیم. فرق اشتباه و خطا هم در همین است. اشتباه از سر ندانستن است اما خطا در عین دانستن. اگر فرض کنیم گذشتگان اشتباه کرده اند، تکرار آن اشتباه توسط ما خطایی بس گران است. گاهی نیز برخی از انسان ها فکر می کنند که می دانند و به اصطلاح روشنفکر هستند، در حالی که نمی دانند و در جهل مرکب، ابد الذهر مانده اند!

فکر می کنم شما هم متوجه سوالی که در ذهن من نقش بسته است شده اید. "آیا گذشتگان، همگی انسانهای اشتباه کننده ای بودند؟ آیا تمام آنها آیینی بی ادبانی هستند که باید از آنها ادب آموخت؟"

اگر بگوییم بله پاسخ درستی نداده ایم، زیرا می دانیم که در گذشته، قطعا انسانهایی وجود داشته اند که در کورسوی جاهلیت و کج زیستی، همچون نوری درخشان بر مسیر تاریخ بشریت تابیده اند و روشنگر زیبایی های زندگی فردی، اجتماعی و سیاسی بشر بوده اند. شاید برخی از آنها این روزها را نیز می دیدند و می دانستند که قرار است چراغ راه آیندگان نیز بشوند. آنها همان "الگو" ها هستند که نورشان خاموشی ندارد و راهشان در بلندای تاریخ گم نخواهد شد.

وظیفه تاریخ این است که الگو ها و عبرت ها را به ما بشناساند.

۱۴ قرن پیش امام علی علیه السلام به این دو نکته در مورد تاریخ اشاره کرده است: "تجربه، عبرت آموزی به بار می آورد." (غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۵۷۵) و در جای دیگر: "غره تجربه، گزینش نیکوست." (غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۵۷۵) "زاویه ی دید امام، بهره گیری از گذشته برای حرکت درست در آینده در چهار چوب عبرت آموزی است." (ترجمه و شرح نهج البلاغه، سید علی نقی فیض الاسلام، ج ۱، خطبه ی ۸۲، ص ۱۹۰)

وقت نمومه!

«افسوس که سودای من سوخته خام است***تا پخته شود خامی من عمر تمام است»

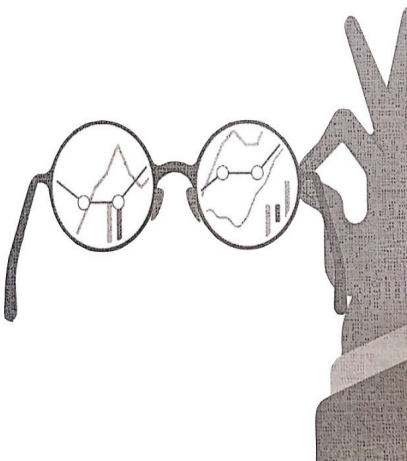
کلا در بازی زندگی گل خورديم و تا آمديم گل بزنيم داور سوت پایان را زد! تا آمديم خاک ها را بتکانيم یک خروار خاک ریختند روی ما! ساده بگويم، دیگر وقتی برایمان مانده است. خداحافظ! اینها درد دل آدم هایی است که وقتی موی سپید و روی چروک می کنند، تازه می فهمند دنیا دست که بوده است. یادشان می افتد که زندگی خود را شروع کنند! چه می توان گفت؟ فقط می توان افسوس و حسرت نوش جان کرد!

بیش از چهار هزار سال از زمان کشف خط و تشکیل اولین تمدن های بشری می گذرد، اما انسانها هنوز که هنوز است اندر خم یک کوچه اند!

من همانند شما معتقدم انسان امروزی پیشرفته است و می خواهد بهترین شیوه زندگی فردی و جمعی را برای خود بر گیرند. بسیار خوب، بسم الله! چهار هزار سال تجربه پشت سر ماست. چهارهزار سال آزمون و خطا. چهار هزار سال ثمره و زیان. آیا شایسته انسان امروزی است که به جای نگاه عمیق به گذشته و استخراج شیوه های بهترین نوع زندگی و تطبیق دادن آنها با روحیه پیشرفت طلب امروزی خود، چشم بر آن همه عبرت و الگو ببندد؟

آیا اکنون که در هزاره پنجم تمدن بشریت هستیم زمان مناسبی برای آزمون و خطاست؟ یا زمان بهره برداری از آن همه تجربه به یادگار مانده؟ من با هر تخصصی که قرار است داشته باشم تاریخ را به اندازه رسیدن به یک درک صحیح می خوانم. تاریخ می خوانم چون زمان ندارم! شما چطور؟!

تا بوده همین بوده!

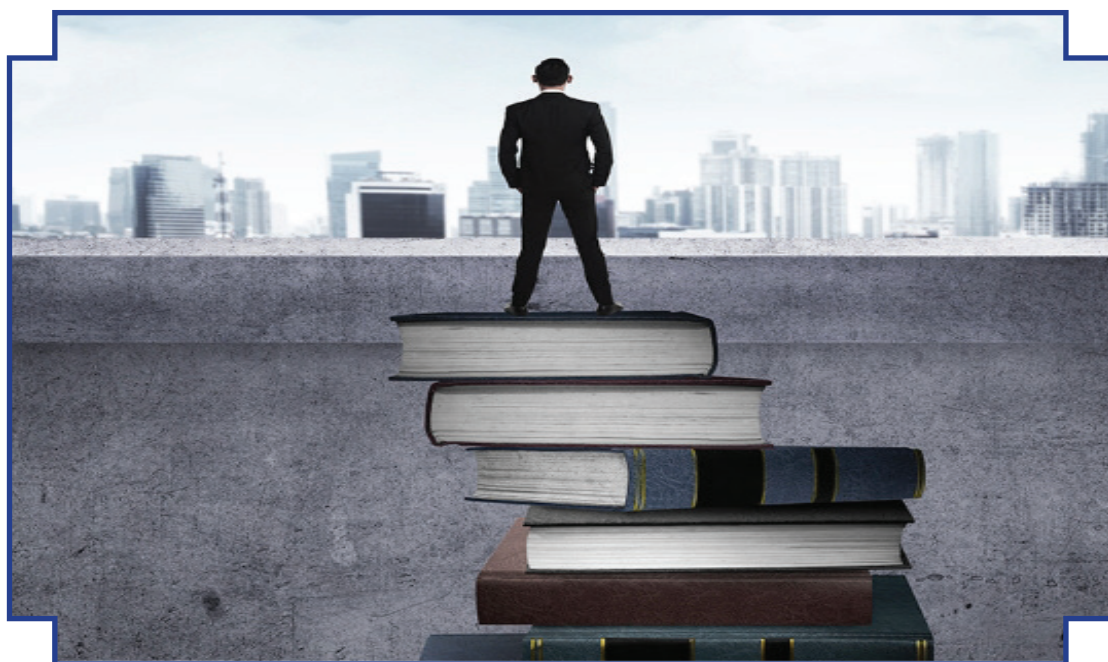




تو حکایت می کنیم و تو قطعا پیش از آن از بی خبران بودی. " (سوره یوسف آیه ۳) یا در ادامه می خوانیم: "لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلْمُتَعَلِّمِينَ". یعنی "به راستی در [سرگذشت] یوسف و برادرانش برای سوال کنندگان عبرت‌هاست" (سوره یوسف آیه ۷) سوره یوسف یک سوره تاریخی است که در آن جنبه های اجتماعی، سیاسی و اخلاقی زندگی مورد توجه قرار می گیرد. از این دو آیه به خوبی می توان دریافت که خداوند، هم به الگوها اشاره می کند و هم عبرت‌ها را نمایان می سازد. و جنبه های مختلف زندگی را در دو جهت مثبت و منفی بیان می کند. و در انتهای سوره می خوانیم: "لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ..." "به معنای: "به راستی در سرگذشت آنان برای خردمندان عبرتی است..." (سوره یوسف آیه ۱۱۱) تمام این خوبی ها و بدی های زندگی اجتماعی، سیاسی و اخلاقی در قالب یک روایت تاریخی بیان شد تا اهل خرد از آن عبرت بگیرند!

غیر قابل تغییر است. صلح و دوستی همان صلح و دوستی است. جنگ و دشمنی همان جنگ و دشمنی است و... تاریخ در قرآن «اگر تاریخ یک چیز اصلی نبود، قرآن با این عظمت - که اصلاً برنامه‌ی انسان‌سازی و برنامه‌ی بشریت است- تاریخ را وارد خودش نمی‌کرد؛ اما شما می‌بینید که در قرآن تاریخ هست؛ البته بخشهایی که برای بیان اهداف قرآن کارساز است... بنابراین، تاریخ مهم است. " (بیانات رهبری در دیدار اعضای گروه تاریخ صدای جمهوری اسلامی ایران ۸/۱۱/۱۳۷۰) قرآن را صرفاً نمی‌توان یک کتاب تاریخی دانست. اما با این حال می‌بینیم بخش وسیعی از قرآن را روایات تاریخی فرا گرفته است. روایات تاریخی که تمام جنبه های زندگی انسان از جمله فردی، اجتماعی، سیاسی و... را در بر دارد. از زندگی پیامبران و حکومت‌ها گرفته تا بیان نحوه زندگی اقوام مختلف. اما آن قطعاً باید اهمیتی وجود داشته باشد. اما آن اهمیت در چیست؟ اگر موافق باشید پاسخ سوال مشترک خود را از قرآن دریافت می‌کنیم. در ابتدای سوره یوسف می‌خوانیم: "نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ مِمَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنَّ الْغَافِلِينَ". یعنی "ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم بر

"فرزندم! من اگر چه تمام عمر پیشینیان را نداشته‌ام، ولی در اعمال آنها نظر افکنده‌ام، و در اخبارشان اندیشه نموده‌ام، و در آثارشان سیر کرده‌ام آن چنان که گویی یکی از آنان شده‌ام، بلکه گویی به خاطر آنچه از تاریخ زندگی آنها به دست من رسیده، با همه آنها از آغاز تا آخر من عمر کرده‌ام." (برگرفته از وصیت امام علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام، نهج البلاغه) آیا زندگی ما واقعا شبیه زندگی گذشتگان است؟! در گذشته که این همه فناوری نبود. علم این قدر پیشرفت نکرده بود. جمعیت که این قدر زیاد نشده بود. این همه دود و دم نبود! پس جریان چیست؟ بیایید کمی بیشتر فکر کنیم. درست است که شرایط زندگی در امروز اعم از مزیت‌ها و مضرات آن با گذشته کاملاً متفاوت است، درست است که قوانین اجتماعی بشری تغییر کرده اند؛ اما... آیا با گذشت زمان قوانین فطری عالم (مانند خیر و شر) تغییر می‌کند؟ آیا سنت‌های الهی جابه‌جا می‌شوند؟ آیا عاقبت افکار و اعمال مثبت و منفی بشر به نتایج دیگری ختم می‌شوند؟ وقتی از شباهت زندگی گذشتگان با زندگی خودمان صحبت می‌کنیم منظورمان این نیست که شرایط تغییر نکرده است، بلکه می‌خواهیم بفهمیم که قوانین هستی



کالبد شکافی چهار انقلاب



اشکان احسانی فر

دانشجوی کارشناسی علوم اجتماعی دانشگاه فرهنگیان

کرین برینتون متولد ۱۸۹۸ در آمریکا. دکترای فلسفه و استاد تاریخ دانشگاه آکسفورد است. وی در این محث با بررسی ۴ انقلاب (انگلستان، فرانسه، روسیه، آمریکا) و تحلیل و نظریه پردازی به این مورد مهم میپردازد که اساسا انقلاب چرا و چگونه شکل گرفته و به کجا خواهد رفت؟ که در این مطلب سعی شده خلاصه و بررسی مختصری از این کتاب ارائه شود.

فصل اول (مقدمه)

کرین برینتون انقلاب را واژه ای کلی و مهم با مصادیق بی شمار از انقلاب کبیر فرانسه گرفته تا انقلاب صنعتی، انقلابی اجتماعی، یا حتی انقلابی در تولید عرضه لباس زنانه می پندارد؛ که ویژگی مشترک (دگرگونی شدید و ناگهانی) را دارند. اما به اعتقاد ایشان همین ویژگی مشترک نیز با توجه به مبهم بودن واژه گاه تحت الشعاع قرار میگیرد. به همین دلیل ایشان انقلاب مد نظر خود را اینگونه تعریف میکند: واژگونی های بزرگ جوامع سیاسی گذشته که قبل از این رخدادها پایدار بوده اند.

فصل دوم (رژیم های پیشین)

کرین برینتون در فصل دوم این کتاب به بررسی وضعیت رژیم حاکم قبل از انقلاب می پردازد و سعی در واکاوی نشانه های مقدماتی انقلاب دارد. با این وجود او با متعدد شمردن عوامل و نشانه ها تاکید میکند که نمی توان با بررسی چند عامل محدود حرفی از وقوع یا زمان وقوع انقلابی زد. او در بررسی عوامل اقتصادی چهار انقلاب مد نظر خود، به این نتیجه میرسد که بر خلاف تصور عمومی ما، هیچ کدام از این انقلاب ها در زمانی سراسر شکست و فلاکت روی ندادند و بلعکس به گونه ای در دوره شکوفایی اقتصادی کشور های میزبان انقلاب بوده اند و مشکلات اقتصادی عمدتا گریبان گیر دولت و نه ملت بوده است.

کوچک ترین کاری را پیش نخواستند برد، که از دلایل آن می توان به اثر تقاطعی یا خنثی شدن تلاش های این گروه ها به خاطر تعارض اهداف و اعمال گروه های فشار دیگر اشاره کرد. اما بخش بعدی سخنان کرین برینتون در این فصل کتاب، حول محور طبقات و ناهمسازی های اجتماعی است. به عقیده برینتون کشمکش و تضاد میان گروه های بالای اجتماعی (فئودال ها بورژوا ها نجیب زادگان و...) با سایر اقشار جامعه همیشه وجود دارد و این ورای مباحث اقتصادی است. اما او در اینجا به بحث تقلید می پردازد و به عبارتی می گوید: گروه های پایین با تقلید و نگاه به طبقات بالادست سعی در سهم شدن در آرمان های آنها را دارند. به قول خودمان (الناس علی دین ملوکهم) اما این سهم شدن در آرمان ها در کنار محدودیت های طبقاتی که به ناحق و به واسطه زور و نه با فرمان الهی به وجود آمده اند، در جوامع مد نظر ما به مرور باعث افزایش نفرت از طبقات حاکم می شد و به یقین مردان دلیر و زیرک و بلند پروازی در این اقشار بودند که این موانع نمی توانست جلوی اراده آنان برای رشد را بگیرد. واز دگر سو در تمام جوامع مد نظر، ما با طبقه ی حاکم نالایق و پراکنده ای نیز طرفیم که قادر به نگاه داشتن مرزهای کاست خود نبودند. در این مقطع ممکن است برای برخی افراد طبقات حاکم این باور پیش بیاید که در دست داشتن قدرت از سوی آنها ناعادلانه است. یا همه در برابر چشمان عدالت جاودانه برابرند، و یا باورهایی که به آنها خورانده شده را احمقانه می پندارند. و اینجاست که این گروه دیگر در برابر حمله هایی که به پایگاه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی شان می شود واکنش مطلوبی نشان نخواستند داد. به عبارتی دیگر از نیروی فشار و زور بر مردم به طور مطلوب بهره نخواستند برد و این فشار های نامطلوب و ناکارآمد آنان بیشتر باعث تشویق شورشیان است تا سرکوبشان. در این زمان حتی پیش می آید که افراد طبقه حاکم خود نیز به شورشیان می پیوندند، یا نزاع هایی درون قشر حاکم شکل گیرد.

به طور اجمالی او قرن ۱۸ م فرانسه را قرن شکوفایی اقتصاد فرانسه، و روند کلی اقتصاد فرانسه را به طور رضایت آفرینی روبه رشد و مثبت دانسته است و به مشکلات سال های ۱۷۸۸ و ۱۷۸۹ نیز اشاره میکند. او همچنین وضع اقتصادی انگلستان را در دوره نخست حکمرانی خاندان استوارت کم رونق تر از دوره پایانی حکومت تودور ها ندانسته و به نقل از رسمی مویر اینگونه قلم میزند: "انگلستان هرگز چنین برخورداری وسیعی را به خود ندیده بود. فشار مالیات از هر کشوری کمتر بود. انقلاب انگلستان بی گمان به خاطر تنگدستی اقتصادی پیش نیامده بود." او به وضعی مشابه در ایالات متحده و پادشاهی روسیه در زمان انقلاب اشاره میکند. او در رابطه با انقلاب ها نه فقر و بی کاری گسترده، بلکه احساس فقر نسبی و همچنین بالارفتن سطح توقع کیفی از زندگی در جوامع را مورد بحث می داند. اما مورد بعدی، اشاره آقای برینتون به تغییر بیعت روشنفکران خوانده میشود؛ اما سوال اینجاست کدام روشنفکران و چگونه؟ آقای برینتون در این بخش از سخنان خود به مسئله گروه های فشار می پردازد، یعنی گروه هایی که قصد ایجاد تغییری در سطح اجتماع را دارند، اما آیا صرف وجود گروه های فشار نشانه ای بر انقلاب است؟ به عقیده آقای برینتون جواب این سوال خیر است؛ چگونه ممکن است یک گروه حامی حقوق حیوانات؛ خطری جدی و نشانه انقلابی بر علیه یک حکومت باشند. از میان گروه های فشار آن گروه هایی مد نظر و مهم اند که اهداف بنیادی آنها حول محور یک دگرگونی مهم در جریانهای سیاسی (منظور کلی تر از احزاب و گروه هاست) باشد. به طور مثال هدف تدارک بینندگان انتخابات مجلس طبقاتی سوم فرانسه تدوین یک قانون اساسی نوین برای فرانسه بود. همچنین بسیاری از گروه های انقلابی روس از همان ابتدا تفکر انقلابی داشتند. اما آیا وجود خود به خودی این گروه ها هم کافی است؟ پاسخ بازهم خیر است. این نفوذ اجتماعی و اعتبار و پایگاه این گروه هادر میان مردم است که بسیاری موارد را تعیین خواهد کرد. همچنین باید به خاطر داشت گاهی با وجود همه موارد بالا این گروه های فشار



مطلب اشاره میکند که اکثر انقلاب ها با زمینه خودجوش پدیدار می شوند و احتمالا با برنامه ریزی و رهبری ادامه پیدا می کنند.

(۳) نقش زور:

در این بخش آقای برینتون با آوردن دلایل و مثال هایی به عدم کفایت یا کاربرد صحیح نیروی بازدارنده (پلیس، ارتش و یا ...) کشور های آستان انقلاب پرداخته و خود این عامل را عاملی به شدت مهم در پیروزی یا شکست انقلاب ها می داند به طور مثال: شکست تزار نیکلای دوم را در عدم وفاداری ارتش و نیروی قذاق و شکست فرانسه را عدم مدیریت صحیح می داند و معتقد است اگر این چهار کشور دارای شیوه کار آمد و منظم و ارتش وفادار بودند احتمالا امروز تاریخ جلوه دیگری داشت. (۴) ماه عسل:

«جشن و شادمانی است؛ در این زمان حتی روسها با وجود ننگ شکست در جنگ با آلمان و اتریش حس غرور و پیروزی دارند اما به عقیده آقای برینتون این شادی دیری نخواهد پایید و حالا در بین همین مردم و گروه هایی که برای برهم زدن سیاهی حکومت پیشین یکپارچه گشته بودند نزاع قدرت رخ خواهد داد.

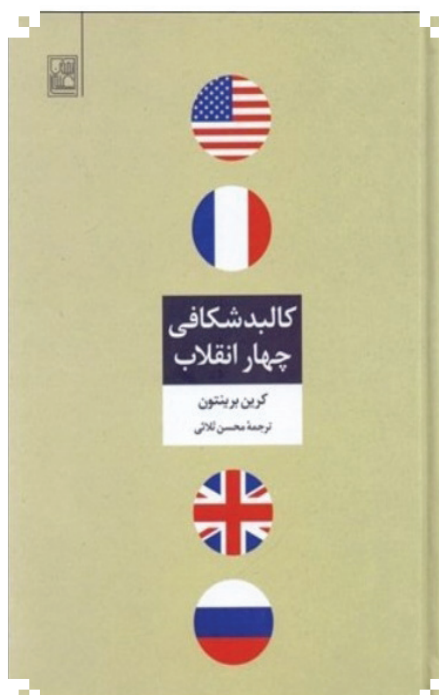
نشانه موثقی از انقلاب در دست دارید.

فصل سوم (نخستین مرحله های انقلاب)

(۱) رویداد های مراحل نخستین: در بخش مراحل نخستین آقای برینتون از اظهارنظر خودداری کرده و تنها به رویدادهای تاریخی می پردازد، اما از متن به کاربرده شده می توان به چنین برداشتی رسید، که در تمام انقلاب های مد نظر، دو عنصر ثابت بوده اند: جنبش و حرکت توده ای (خواه عوام، خواه چون انگلستان پارلمان و مقامات دولتی) و عدم تمایل یا توانایی کارگزاران حکومتی در سرکوب و در نتیجه گسترش روز افزون اعتراضات و تحرک توده انقلابی. (۲) خودانگیختگی و برنامه ریزی:

در این قسمت آقای برینتون با تاکید بر وجود قشری (توده ای) ناراضی در بطن تمام انقلاب ها و شروع انقلاب با حرکات همین توده به این مطلب اشاره میکند، که دو نظریه در ارتباط با این چهار انقلاب وجود دارد که یکی قائل به این است که مرحله به مرحله انقلاب؛ مقدس و برنامه ریزی شده است (مورد حمایت لینن) و دیگری آن را امری خوا انگیخته میدانند و معتقد است حجم نارضایتی ها به تنهایی توجیه کننده است و نارضایتی مردم را چون باروتی منتظر شعله کبریت تصویر میکند. در انتهای این بخش آقای برینتون به این

و این در کنار قدرت گرفتن افراد کاردان و قدرتمند اقشار ضعیف و متوسط، به معنی این است که طبقه بالا در حال دگرگونی و تغییر ماهیت است. تا این جا اشاره شد که راه پیشرفت برای افراد توانای اقشار پایین کاملا بسته نبوده، اما چرا این افراد همچنان ناراضی اند؟ چرا افرادی که از اقشار پست با صرف نیرومندی و ورزیدگی جسمی به مقامی چون شوالیگی می رسیدند همچنان ناراضی بودند؟ در این جا باید گفت برخلاف تصور، شاید هرچه جامعه از نظر تحرک آزاد تر باشد، افرادی که تصور می کنند بدان ها ظلم شده و آن چه که باید داشته باشند را ندارند، بیشتر باشد. اما نکته ای که اینجا باید در نظر داشت این است که، این جوامع اگر چه به لحاظ اقتصادی راه پیشرفت برای افراد را باز گذاشته بودند، اما رسیدن به قدرت سیاسی نکته ای جداگانه بود و همین داستان باعث ناراحتی قشر ثروتمند جدید بود؛ چرا که او با وجود پیشرفت اقتصادی هیچگاه نمی توانست به افتخارات اجتماعی و درجات سیاسی طبقه ممتاز دست یابد. آقای برینتون در انتهای این بخش از سخنان خود می گوید: بسیاری پیش از مارکس و هرینگتون می دانستند که هرگاه ثروت به ویژه در طول دو یا سه نسل نتواند هرچیزی از این جهان را بخرد، شما



اژدها در برابر عقاب



امیر مهدی عرب معصومی

دانشجوی کارشناسی آموزش تاریخ دانشگاه فرهنگیان

شاید عنوان نوشته در ابتدا عجیب و به دور از موضوعات تاریخی یا سیاسی تصور شود و بیشتر شبیه به داستان های خیالی و افسانه ای باشد اما با شروع نوشته اصلی، پی خواهید برد که منظور از عقاب و اژدها چیست. در اسطوره های چینی بر خلاف افسانه ها و باورهای غربی که اژدها به عنوان یک هیولا انگاشته می شود، نماد قدرت، برکت و نجابت است. امپراتوران چین، فرزندان اژدها نامیده می شدند و استفاده مردم عادی از تصاویر اژدها بر روی هر چیزی به مثابه یک جرم شناخته می شد. اگر به فردی بگویند که با نام چین چه چیزی به یاد می آورد بدون شک یکی از آن مواردی که به آن اشاره می کند اژدهایی به رنگ قرمز است. ایالات متحده نیز با دو نماد عقاب سرفید و عمو سام شناخته می شود که با وجود انتخاب نماد حیوان برای چین، از عقاب که حیوان ملی آمریکا شمرده می شود استفاده شده است. هدف اصلی این مطلب شناسایی روش مبارزه چین با ایالات متحده است که در طول تاریخ به دو بخش متفاوت تقسیم می شود که در نوشته به آن پرداخته می شود. حالا که دلیل انتخاب عنوان نوشته و هدف از تالیف آن را متوجه شدید وارد بحث اصلی خواهیم شد. برای شروع بحث ابتدا باید گریزی به مفهوم ابر قدرت بزنیم. فرهنگ لغت معین: ابر قدرت، قدرتی است که از دیگر قدرت ها نیرومندتر باشد. در واقع ابر قدرت به کشور یا حکومتی گفته می شود که بر صحنه سیاست بین الملل فرمانروایی دارد و می تواند توانایی تاثیر گذاری در انواع زمینه ها در مقیاس جهانی را

داشته باشد. ابر قدرت بودن دارای ابعاد گوناگون سیاسی، نظامی، اقتصادی علمی و... است. با شکل گیری جنگ جهانی دوم، صحنه سیاست ها و قدرت های بین المللی دچار تغییر شد و با کاهش قدرت و نفوذ کشورهای اروپایی در جهان، این ایالات متحده آمریکا بود که با استفاده از شرایط به وجود آمده خود را به یک ابر قدرت کامل مبدل شد. هر چند که در دوران جنگ سرد و تا پایان آن (۱۹۹۱م) جهان، به اصطلاح دو قطبی یکی بلوک شرق به رهبری اتحاد جماهیر شوروی و دیگری بلوک غرب به ریاست ایالات متحده تشکیل شد اما ابعاد قدرت شوروی از بعد نظامی به دلیل اینکه رقابتی تسلیحاتی با آمریکا داشت فراتر می رفت در حالی که ایالات متحده در همه ی ابعاد قدرت سردمدار جهان بود. دیگر تشکیلات یا حکومت ها مانند اتحادیه اروپا یا ژاپن نیز نتوانستند در بعد های اقتصادی و علمی تا حدودی با آمریکا رقابت کنند «هیچ کدام از این کشورها نمی توانند در تمام ابعاد با ایالات متحده به رقابت پردازند و برای انجام این کار نیاز به ایجاد پیمان میان یکدیگر دارند تا رقابتی در تمام حوزه ها با آمریکا داشته باشند» اما امروزه گمانه زنی ها و اظهارات گوناگونی درباره آینده جایگاه ایالات متحده به عنوان بزرگ

داستان به همان رنگ های سرخ و طلایی بر می گردد که به سده بیستم تاریخ، رنگ و بویی دیگر بخشیده بود. بله آن کمونیسم بود!! چین به رغم گذشته تاریخی طولانی و غنی به عنوان کشوری مستقل، متحد و پر جمعیت در آستانه قرن بیستم، کشوری فقیر، عقب مانده و غیر صنعتی بود که بیش از ۹۰٪ جمعیت آن در امر کشاورزی اشتغال داشت. در سال ۱۹۲۱ حزب کمونیست چین تشکیل شد و با کمک های شوروی به سازماندهی امور خود پرداخت. مبارزه برای قدرت میان کمونیست ها به رهبری مائو و کومینتانگ (ملی گرایان) به ریاست چیان کای شک شروع شد و در نهایت کمونیست ها در سال ۱۹۴۹ م برنده این رقابت شدند و بدین ترتیب جمهوری چین تشکیل شد. چین در دوران مائو به زوال خود ادامه داد. برنامه های صنعتی، کشاورزی و فرهنگی او این کشور را ضعیف تر کرد و در انزوای بیشتری قرار داد. در این زمان نحوه جدال چین با غرب، بیشتر شعار گونه، احساسی و همراه با تهدیدات نظامی بود. کمونیست ها خود را از غرب دور می کردند و مبارزه ای ایدئولوژیک با غرب ترتیب دادند که ثمره آن فاصله گرفتن هر چه بیشتر چین با پیشرفت های جهان غرب بود. علاوه بر اینکه توسعه و آزادی های سیاسی کاملاً در داخل سلب شده بود. عدم رشد اقتصادی و گسترش فقر نیز اوضاع چین را بسیار بحرانی کرده بود.



ترین ابر قدرت جهان به میان می آید. بیشترین دلیل این گمانه زنی ها به چین بر می گردد. اما چین برای اینکه تبدیل به خطری برای آینده منافع ایالات متحده شود چه مسیری را پیموده است.

آن ها به جای تفکر خشک و غیر قابل انعطاف با دیدگاه تساهلی به جامعه غرب نگرستند و توانستند از پیشرفت های آنان بهره مند شوند. آن ها دریافتند که راه مبارزه با غرب و ایالات متحده نه از اقدامات دوران مائو بلکه با افزایش توان اقتصادی و رقابتی، تخصیص بهینه و عقلانی منابع، جذب سرمایه گذاری خارجی و از همه مهمتر درک فرصت های جهان اطراف و استفاده از بازار بزرگ ایالات متحده و اروپا است. چینی ها نخواستند که همچون قمپز باشند. آن ها میدان نبرد را به درون کشور های غربی و ایالات متحده و حتی خانه هایشان کشاندند.

را از مردم تامین کنند نه از چیزهای دیگر. در سال های میان پیروزی انقلاب کمونیستی تا مرگ مائو، علاوه بر توسعه سیاسی، توسعه اقتصادی نیز صورت می گرفت. به زبانی دیگر مردم نه نانی برای خوردن داشتند و نه حقی برای اعتراض. با این وجود حکومت دریافت که یا باید شکم مردم را سیر کند و یا انتظار ناآرامی و شورش را از آن ها داشته باشد. اصلاحات پایه و بازشدن در های اقتصاد چین طی ۴۰ سال گذشته برای میلیون ها چینی این فرصت را فراهم آورد تا تقریباً ۸۰۰ میلیون چینی از فقر نجات پیدا کنند. در سال ۱۹۹۰ با استاندارد های بانک جهانی، حدود ۶۸٪ از مردم چین فقیر محسوب می شدند. در سال ۲۰۱۴ این نرخ به ۱،۴٪ کاهش پیدا کرد نتیجه کاهش فقر و افزایش سطح رفاه زندگی در چین، افزایش اعتماد و رضایت عمومی مردم چین با وجود خفقان سیاسی بود. با وجود توضیحات ارائه شده اکنون می توان تفاوت میان دو دوره مواجهه با غرب و آمریکا را شناخت :

۱. دوران مائو

۲. پسا مائو

همانطور که اشاره شد شرایط اقتصادی و سیاسی سختی در دوران مائو حاکم بود. برنامه های صنعتی، کشاورزی و انقلاب فرهنگی مائو اثرات مخربی بر مردم و کشور چین گذاشت. در این زمان چین با ایدئولوژی تند و غیر قابل انعطاف کمونیستی و با شعار گرایی و تبلیغات منفی گسترده از سرمایه داری و غرب و همچنین تهدیدات نظامی و خوار شمردن غرب با آن ها مبارزه می کرد. در حالی که چین از درون هرچه فقیر تر و ضعیف تر می شد سعی می کرد از بیرون خود را مستحکم و بزرگ جلوه دهد. اگر چینی ها به این نوع سیاست های ریاضتی و مبارزه غیر عقلانی با غرب ادامه می دادند سرنوشتی بهتر از شوروی در انتظارشان نبود. شوروی هنگامی که تجزیه شد و شروع به فروپاشی کرد، انبار های تسلیحاتش پر از موشک و خزانه اش پر از خالی بود. اما پس از مائو و در دوران دنگ شیائو پینگ آن ها دست از این مبارزه کشیدند و به نوعی مبارزه هوشمندانه روی آوردند. آن ها به جای دیدگاه های ایده آلیستی با نگاه واقع گرایی به جهان نگرستند

اما س از مرگ مائو (۱۹۷۶ م) اصلاحاتی در سیاستگذاری های داخلی و خارجی چین صورت گرفت. اینکه کشور یا حکومتی به این نتیجه برسد که جنگ کند یا تعامل می تواند در آینده آن سرنوشت ساز باشد. تغییر نگرش چین با چوئن لای نخست وزیر چین (۱۹۴۹-۱۹۷۶) آغاز شد و در دوره دنگ شیائو پینگ رهبر چین (مرگ ۱۹۹۷) به اوج خود رسید. تفاوت مائو با چوئن لای در جهان بینی آن ها بود. مائو دارای یک ذهن انتزاعی محض بود در حالی که چوئن لای به عنوان وزیر امور خارجه و سپس نخست وزیر، به گفته خود مائو در فهم جهان منحصر به فرد بود. بر خلاف سخنان دیگر کمونیست ها مبنی بر گسترش و اشاعه انقلاب کمونیستی و رهایی مردم جهان از چنگال کاپیتالیسم چوئن لای در سفر های خود هدف چین را صنعتی شدن و رشد اقتصادی اعلام می کرد. پس از چوئن لای نوبت دنگ شیائو پینگ بود که به این تفکرات جامه عمل بپوشاند. با آغاز رهبری شیائو پینگ، سیاست های درهای باز و حرکت به سمت کاپیتالیسم در چین آغاز گشت. با ایستادگی های شیائو پینگ، چین به سمت مدرن شدن پیش رفت و روابط بین المللی بهبود یافت به گونه ای که چین توانست کرسی خود را در سازمان ملل و شورای امنیت که تا سال ۱۹۷۶ در دست تایوان بود به دست آورد و به عنوان حکومت قانونی چین به رسمیت شناخته شود. با وجود اینکه در ساختار و آزادی های سیاسی و رسانه های آزاد تغییراتی حاصل نشد اما در بخش های عمده کشاورزی، صنعتی، اقتصادی و ... دگرگونی های زیادی رخ داد. چین با تغییر نگرش در ساختار اقتصادی خود در طول سه دهه بیشترین میزان رشد اقتصادی را به خود اختصاص داد و اقتصاد خود را چنان گسترش داد که موجبات نگرانی ایالات متحده را برانگیخت. پس از رشد در ابعاد اقتصادی، زمینه های رشد علمی و صنعتی فراهم شد و در اثر این رشد ها ابعاد قدرت نظامی چین نیز به ویژه در حوزه جنگ افزارهای پیشرفته افزایش یافت. از منظر روابط درونی کشور چین می توان گفت که پس از مائو، ایشان به این مهم پی بردند که چگونه با مردم خود کنار بیایند، گویی دریافتی بودند که باید مشروعیت خود

از خرافه به علم



بهنام دانشیان

دانشجوی کارشناسی آموزش تاریخ دانشگاه فرهنگیان

در هر ملت و هر دورانی، تمدن، حاصل تلاش و مسئولیت عده ی خیلی است چراکه تنها عده ی کمی از هر نسل ممکن است از بند مسایل اقتصادی رها باشند تا بتوانند مستقل از افکار گذشتگان یا مردم زمان خویش بیندیشد؛ بنابراین در ایتالیای عصر رنسانس تمدن، مختص به اقلیتی بود که آن را پرورش می دادند و خود از آن بهره می بردند. مرد ساده ی عادی که «لژیون» نامیده هم چنان که به فعالیت اقتصادی خود می پرداخت، ذهنش نه تنها با الهیات نقلی بلکه هر روز با آثار هنری نیز تجدید می شد. علاوه بر آن اعتقاد به اوهام و جادوگری و ماوراءالطبیعه ای که از جانب کلیسا طرد شده بود نیز به آن الهیات افزوده می شد. اکثراً خود اومانیزست ها نیز به همزاد یا برخی عقاید خرافی باور داشتند و اگر آنها می توانستند چنین چیزهایی را باور کنند مردم عادی به این جهت قابل سرزنش نبودند. نوزایی و اصلاح دینی عالمی را از هم فرو پاشانید که اعتقادات خرافی در هر سطح آن رخنه کرده بود. اعتقاد به آثار و بقایای مذهبی و افسون های کشیشی، اعتقاد به معجون ها و طلسم های جادویی که «نیرنگ بازان» فراهم می کردند، اعتقاد به تسخیر شدن اهریمنی و جن زدایی پارسایانه، اعتقاد به توانایی «ساحره ها» در طلسم کردن مرگبار و تماس دست پادشاهان در درمان ناخوشی ها. این اعتقادات تنها در میان توده های بیسواد جاری نبود، بلکه در میان فرمانروایان و دهقانان هم رواج داشت. پادشاهان آثار و بقایای مقدس را گرد می آوردند. طیف مختلف مردانی مانند کریستف کلمب، اولیور کرام ول واسحاق نیوتن، ریاضیدان بزرگ، پیشگویی های

مبتنی بر کتاب مکاشفه مقدس را جدی میگرفتند. به نوشته کیتاماس: «دین شناسان تمام فرقه ها» بر واقعیت جادوگری صحه می گذاشتند. اما پایگاه مردمی مذهب پروتستان بر دوش گروه های اجتماعی بود - افزارمندان، خرده بازرگانان - که خواستار پیشرفت دانش بودند، ولو اینکه فقط دانش خواندن و نوشتن می بود تا به کتاب مقدس دست یابند. گسترش مذهب پروتستان به گسترش تلاش در راه باسوادی کمک کرد، و وقتی مردم توانستند بخوانند و بنویسند، دروازه جهان اندیشه های نو به روی آنها باز شد. مهم تر اینکه مخالفت با راست کیشی (ارتودوکسی) قدیم دیده بصیرت مردم را برای مخالفت های گسترده تر باز کرد. این امر به روشن ترین وجه در جریان انقلاب انگلیس نمایان شد. پرس بتری هایی که با اسقفان و پادشاه مخالفت کردند بدون امکان برچیدن دستگاه سانسور نمی توانستند چنین کنند. اما این حرکت نیز به اشخاصی با انبوه دیدگاه های مذهبی دیگر امکان داد آزادانه نظر خود را بیان کنند. در میان ناهمگونی پیشگویی های مذهبی و تفسیرهای کتاب مقدس، مردم برای اول بار دیدند که بیان آزادانه تردیدها درباره تمام آنها میسر است. اعتقادهای جادویی بدون پیشرفت علم برطرف شدنی نبود. اما علم در چنبره دستگاه های اعتقاد جادویی قرار داشت. وانگهی فرق میان مجموعه اعتقادهای علمی و مجموعه اعتقادهای غیر علمی آن چنان که امروز می نماید آشکار نبود. اما امور با ضد اصلاح دینی تغییر کرد. هواداران آن در پشت الگوی ارسطویی بسیج شدند بدان گونه که توماس آکویناس دین شناس دویست و پنجاه سال پیشتر آن را برای حل مباحث فلسفی سده سیزدهم اختیار کرد - الگویی که در آن زمان دستگاه تازه پدید آمده تفتیش عقاید بر شکاکان تحمیل می کرد. جنون آگاهی از آینده سبب شد تا تقریباً هر دولت ایتالیایی یک طالع بین را برای تعیین وقت مناسب برای کارها داشته باشد و استادان دانشگاه سالانه مجموعه ای را با عنوان «پیش بینی های مبتنی بر طالع بینی» منتشر می کردند. با این

حال طالع بینی که تا حدی کورکورانه به سمت نظریه ای علمی در مورد جهان حرکت می کرد، تا اندازه - ای خود را از اعتقاد به این که جهان زیر اراده ای الهی یا شیطانی است رهایی داده بود و به سمت دست یافتن به یک قانون طبیعی عام و سازگار معطوف شده بود. شمار بزرگی از مردم در کشورهای صنعتی پیشرفته کماکان به طالع بینان و سحر و جادو، خواه مذهبی، خواه «جادویی» معتقدند. و این مطلب تنها در مورد اشخاص ظاهراً «تحصیل نکرده» صدق نمیکند. «رهبران جهان» مانند رانالد ریگن، رئیس جمهوری سابق امریکا، ایندیرا گاندی، نخست وزیر درگذشته هند و ادیتکرسون، نخست وزیر پیشین فرانسه با طالع بینان مشاوره میکردند. در سده هژدهم نفوذ جادو حتی از این گسترده تر بود. در سال ۱۴۸۲ اینوکنترس هشتم، به حکم فرمانی متوسل شدن به جادو را منع کرد. البته پیش از آن هم تعقیب جادوگران و مجازات گهگاهی آنان





نیز وجود داشت. در حقیقت خود پاپ نیز برخی از قدرت های مورد ادعای جادوگران را مسلم می پنداشت و کلیسا چندین قرن به امکان نفوذ شیطان در بشر اعتقاد داشت. پاپ این فرمان را از روی ایمان به این دستور عهد قدیم داد که «زن جادو گر را زنده نگذار»، در سال بعد از صدور این فرمان عده ی زیادی از زنان جادوگر در آتش سوزانده شدند. شاید به دلیل بر انگیزته شدن حس لجبازی مردم به وسیله ی مأموران تفتیش عقاید و یا به دلایل دیگر، عده ی افرادی که پیشه ی جادوگری داشتند رو به افزایش گذاشت. به خصوص در ایتالیا که به صورت یک بیماری مسری در آمد و متصدیان تفتیش افکار، بسیاری را به جرم جادوگری سوزاندند و یا به ظن جادوگری به زندان انداختند. در قرن بعد، هم در سرزمین های پروتستان و کاتولیک و هم در دنیای جدید و قدیم سوزاندن اشخاص به گناه جادوگری، ننگین ترین لکه ها را در تاریخ به وجود آورد. متیو هاپکینز (M.Hopkins)، ساحره یاب حرفه ای میانه سالهای ۱۶۴۰ در گرما گرم هرج و مرج جنگ حل و فصل نشده داخلی توانسته بود

در مورد جادوگری دوپست حکم محکومیت از دادگاه های استان های خاوری انگلیس بگیرد. این مورد از هر زمانی درگذشته پرشمارتر بود. برعکس، فروگیری اسکاتلند به دست ارتش نمونه نوین موقتا به پیگرد جادوگری پایان بخشید، و در سال ۱۶۶۸ مفسری خاطرنشان کرد: «بیشتر اعیان بی بند و بار و خرده مدعیان فلسفه و عقل به طور کلی ریشخندکننده اعتقاد به ساحره هاینده». واپسین اعدام جادوگری در سال ۱۶۸۵ در انگلیس روی داد، هرچند این جرم به مدت پنجاه سال دیگر در مجموعه قوانین باقی ماند. تغییر در «ذهنیت» همگان از چشمه تغییرات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی سده پیشین سرچشمه گرفته بود.



ارتش روم



علی احمدی

دانشجوی کارشناسی آموزش تاریخ دانشگاه فرهنگیان

ماشین جنگی رومی ها

تا فروپاشی امپراتوری روم غربی در سده ی پنجم میلادی، لژیون های رومی نیرومند ترین ارتش جهان باستان بشمار می آمدند. این ارتش، که در آغاز نیرویی پیاده بود، در دوره ی سلطه اش چندین تغییر را از سر گذراند. نیزه ی بلند، شمشیر، زره سینه پوش و کلاه خود ظریف مفرغی و سپر بزرگ چوبی (اسپیس یا هیلن)، اساس ارتش یونان را در پانصد سال پیش رو پایه ریزی کردند. ارتش آغازین روم نیرویی شبه نظامی از شهروندانی که بیش تر از طبقه های ثروتمندتر می آمدند تشکیل می شد. این ارتش موفقیت های اولیه اش را به توانایی روم در جذب سربازان بسیار زیاد در دوره های جنگ و سازمان دهی و آموزش فنی قوی خودش، که در مقایسه با دشمنان ایتالیایی اش برتری بسیار چشم گیری داشت، مدیون بود. لژیون های ابتدایی سه نوع پیاده نظام سنگین داشتند: «هاستاتی ها که از همه کم تجربه تر بودند، پرینسپ ها که بهترین سربازها بودند و تریاریها که کهنه سرباز بودند». هاستاتی ها و پرینسپ ها به زوین های سنگین پیل (pila) مسلح بودند، اما تریاری ها نیزه های فرورونده (Hastae) داشتند. کلاه خودهای مفرغی و سپرهای تمام قد نیم استوانه ای از لژیونرها محافظت می کردند. از میانه های قرن سوم پ.م. به شمشیری کوتاه-گلادیوس هیسپانیسیس- مسلح بودند که به سلاح شاخص آنها بدل شد. لژیون که در قالب این سه دسته سازمان یافته بود-که هریک به ۱۰ منیپل (یگان) تقریباً ۱۵۰ نفره تقسیم می شدند- به روشی کمابیش مشابه بسیاری از ارتش های باستانی می جنگیدند. سواره نظام پشتیبان (اکویتس) و پیاده نظام سبک (ولیتس) به جناح های دشمن حمله می کردند و پیاده نظام سنگین سعی می کرد صف روبه روی خودش را درهم بشکند. ارتش های معدودی از

فلاخن اندازه ها، کمان داران و حتی شترسواران خبره و برخوردار از سلاح هایی متنوع تر- توانستند بیش تر اروپا، آفریقای شمالی و خاورمیانه را فتح کنند.

ارتش متاخر روم

در امپراتوری جدید، ارتش روم متنوع تر و دارای واحدهایی کوچک تر شد. به جای اسکوتوم، از سپرهای کوچک تر بیضی یا دایره ای شکل استفاده می کردند و نیزه های سبک تر (لانکه) جای پیل را گرفتند. کاتافراکت ها (سواره نظام زره پوش) به میدان آمدند و ارتش برای دفاع از مرزهای امپراتوری، و نه درگیری های تهاجمی، سازمان یافت. وابستگی فزاینده به مزدورهای خارجی - اغلب ژرمن- باعث شد ایالت های غربی امپراتوری روم در قرن پنجم، منابع نظامی محدودی برای دفاع از منطقه در برابر هجوم بربرها داشته باشند، عاملی که در سقوط امپراتوری در سال ۴۷۶ میلادی سهیم بود. رومی ها پایمردی را نه فقط به بدن، بلکه به روح سربازانشان وارد می کنند. (یوسفوس. جگ یهودی. حدود سال ۷۵ م.)



نظرتعداد یا مهارت به پای رومیها می رسیدند، اما وقتی لژیون های رومی در جریان جنگ دوم پونیک با نبوغ فنی هانیبال، سردار کارتاژی، روبه رو شدند، به مشکلاتی بزرگ برخوردند.

نبرد تریا

در سال ۲۱۸ پ.م. هانیبال با شکست دادن سواره نظام رومی ها، جناح های ارتش روم را درهم شکست و بعد از پشت به آن ها حمله کرد.

اصلاحات ماریوس

هرچند ارتش روم سرانجام در جنگ دوم پونیک پیروز شد، اما عملکردش در سده دوم پ.م. درخشان نبود و در جنگ هایش با نومانسیایی ها در اسپانیا و با یوگورتا، پادشاه نومیديا، در آفریقای جنوبی به دردمر افتاد. از سال ۱۰۷ پ.م. ماریوس، سردار رومی، اصلاحاتی را آغاز کرد. ارتش، به جای اینکه در زمان هر جنگ از نو سربازگیری کند، نیروی همیشگی شد و ورود به آن را برای همه، و نه فقط برای طبقات مرفه آزاد کردند. حالا فقط یک نوع پیاده نظام سنگین در کار بود که به اعضایش سازو برگی یکسان- پیلوم (نوعی تیر)، گلادیوس، زره زنجیری و اسکوتوم، سپری دراز و مستطیلی- می دادند. واحد فرعی تاکتیکی و منعطف تری به نام کهرت (cohort) هم شکل گرفت که ۴۸۰ عضو داشت و به ۶ یگان ۸۰ نفره تقسیم می شد.

لژیون در دوره امپراتوری

ارتش جدید، به شکلی عالی آموزش دیده و منضبط بود. این ارتش می توانست تا ۱۵ متری دشمن پیش برود و بعد، با پرتاب رگباری از زوین ها، حمله کند. لژیونرها، در جنگ های تن به تن، با سپرهایشان به دشمن ضربه می زدند و بعد با شمشیرهای کوتاهشان شکم دشمن را می شکافتند. آن ها که بسیار آموزش دیده بودند، می توانستند با استفاده از زوین هایشان نوعی فلانژ به وجود آورند و با حمله ی سواره نظام مقابله کنند. کم پیش می آمد که آن ها در نبرد با نیروهای پیاده نظام شکست بخورند و مهارتشان در جنگ محاصره ای باعث می شد فقط دشمنان در حال حرکت و دارای عمق راه بردی، مثل کمان داران سواره ی امپراتوری پارت، بتوانند آن ها را عقب برانند. لژیون ها، با پشتیبانی نیروهای حرفه ای کمکی-

عاشورا از نگاهی دیگر



عرفان حسن زاده

دانشجوی کارشناسی آموزش تاریخ دانشگاه فرهنگیان

داستان عاشورا و امام حسین را همه ی ما بارها و بارها شنیده ایم. چه در کتاب درسی، چه در هیئت ها و تکیه ها و چه از پدران و مادران. ولی همه به ما قصه ی عاشورا را تکرار کرده اند که امام بیعت را قبول نکرد، به سوی کربلا حرکت کرد، در روز دهم محرم سال ۶۱ هجری جنگی کرد و در نهایت به شهادت رسید. ولی تا به حال به این اندیشیداید که چرا امام بیعت را قبول نکرد؟ چرا به سوی کربلا حرکت کرد؟ چرا اصلا امام با وجود شرایط عصر خود دست به قیام زد؟ به نظر شما کدام مهم تر است، این که حسین چگونه شهید شد یا اینکه چرا شهید شد؟ روی کار آمدن امویان را می توان دلیل اصلی این حادثه دانست. حال باید دو سوال را پاسخ دهیم یکی اینکه چگونه طلقا به حکومت اسلامی دست یافتند و دیگر اینکه مگر حکومتشان چه اشکالی داشت که امام حسین را به قیام واداشت. امویان و اشرافیت اموی که در سال هفتم هجری در اوج نابوری خویش، ناچار پس از تسلیم مکه به پیامبر اسلام، بت پرستی را وانهاده و به ظاهر مسلمان شده بودند در حالی که تصور بازگشتی چنان سریع و شتابان و همه جانبه به راس قدرت و تجدید نظام اشرافیت عربی را نداشتند، تنها حدود ۳۳ سال پس از سقوط مکه، در سال ۴۰ هجری برمسند جانشینی پیامبر نشستند و نام خلیفه مسلمین را بر خود نهادند. چگونه شد که برخی شیفتگان توحید و عدالت، که روزگاری برای امحای شرک و اشرافیت از یکدیگر سبقت می گرفتند به حالی افتادند که بر سلطنت یزید سلام گفتند و بر پایه های تخت او سجده زدند؟ دلایل مختلفی را میتوان ذکر کرد که شکل گیری نظام اشرافیت، ایجاد اختلاف طبقاتی بین مسلمانان، گوشه گیری شخصیت های اصل، ناکارآمدی خلفا و... را در بر میگیرد که خود مطلب طولانی است که در مقاله

و در آخر روایتی از ابو مخنف بسیاری از سوال هارا پاسخ می دهد. ابو مخنف به نقل از لوزان روایت می کند که: وی چون امام را در بطن عقبه دید پرسید به کجا می روید؟ امام پاسخ داد که به کوفه. پیرمرد گفت: به خدا سوگندت می دهم که بازگردی، چرا که به خدا قسم تو جز به سوی سرنیزه ها و شمشیر های بران نمی روی. این مردمی که تو را به سوی کوفه فراخواندند، در صورتی که خود زحمت جنگیدن را به عهده می گرفتند و زمینه را برای تو آماده می کردند و تو آنگاه به سوی ایشان می رفتی درست بود، اما با آنچه تو از کوفه می گویی، بهتر آن است که به سوی این شهر نروی. امام پاسخ داد که: بنده خدا آنچه تو می اندیشی، من نیز همان می اندیشیده ام؛ اما بر اراده خداوند نمی توان چیره شد.



های دیگر درباره ی آن بحث خواهیم کرد. مسلمانان آن دوره مردمی سست عنصر بودند که شناخت زیادی از اسلام اصیل نداشتند و همه ی این مسائل دست به دست هم دادند تا معاویه بتواند حکومت اموی را بنیان گذارد، حکومتی که از همان ابتدا با پیمان شکنی آغاز شد. حال این سوال پیش می آید که امام حسین با دیدن این پیمان شکنی چرا اقدامی بر علیه معاویه انجام نداد؟ پاسخ بسیار ساده است، اگر امام اینگونه رفتار می کرد او هم پیمان می شکست و دیگر چه فرقی با معاویه داشت و از سوی دیگر معاویه منتظر همین اقدام امام بود که صدای او را در گلو خفه کند. به سوال اول تاحد نیاز پاسخ داده شد حال باید شرایط روزگار یزید را مورد بررسی قرار دهیم. امام در وصیت خود به محمد بن حنفیه می فرماید که: من نه برای سرکشی و طغیان و نه بر بنیاد هوی و هوس، نه به اندیشه فساد و ستمکاری خروج کرده ام. قیام من منحصرا برای اصلاح امت جدم محمد (ص) است. من بر آنم تا امر به معروف کنم و از منکر اجتناب دهم و راه و روش جدم و پدرم علی بن ابیطالب را پی بگیرم. از همین وصیت می توانیم به طور کامل از اهداف امام آگاه شویم. امام حسین نظام اموی را متفاوت با نظام نبوی می دید و می خواست به مسلمانان خاطرنشان کند که جامعه نیازمند اصلاح است. جامعه ی اسلامی در زمان امویان دچار چندین مشکل شده بود که امام حسین به خاطر آنها دست به قیام زد:

۱. استبداد سیاسی و سلطنت اسلامی
 ۲. تثبیت و مشروعیت اشرافیت و نظام طبقاتی
 ۳. امحای عدالت و برابری
 ۴. ارتقای اراذل و انزوا ی افاضل
- قیام امام حسین اگر چه به امحای این جریانات مسلط شده بر سرنوشت مسلمانان منتهی نگشت، اما حقانیت این باطل پنهان شده در جامعه حق را آشکار ساخت و مانع آن گشت تا نظام اموی، ادامه نظام نبوی محسوب شود. کشاکش حسین بن علی و یزید، ستیز و رویارویی دو مذهب بود. کشاکشی تلخ و دشوار بود که میان شرک نهان شده در کسوت توحید و توحید غریب مانده در جامه تنهایی و بی پناهی.

نگاهی دیگر به انقلاب فرانسه



محمد صادق خانه دانی

دانشجوی کارشناسی آموزش تاریخ دانشگاه فرهنگیان

گاوروش

“زمانی بود که ما پادشاه رو کشتیم، سعی کردیم دنیا رو سریع تغییر بدیم. حالا تنها چیزی که گیرمون اومده یه شاه جدید که از قبلی بهتر نیست. اینجا سرزمینه که یه وقتی برای آزادی جنگید. حالا داریم برای یه لقمه نون میجنگیم. نکته ی برابری اینه که همه وقتی با هم برابرن که مرده باشن!”
متن بینوایان، ویکتور هوگو

معمولا همین که نام انقلاب فرانسه به گوشمان میخورد تنها چیزی که به یادمان میاید انقلاب کبیر فرانسه است که این انقلاب در سال ۱۷۸۹ با تسخیر زندان باستیل آغاز و در نهایت به گردن زدن لویی شانزدهم منجرشد. درحالی که این تنها بخشی از کل ماجراست. انقلاب فرانسه یا بهتر است بگوییم انقلاب های فرانسه مجموعه ی عظیمی از اتفاقات و پدیده های اجتماعی، سیاسی، هنری و ایدیولوژیکی را دربر میگیرد که تنها از کنار هم قرار دادن کتاب های سنگین و جلد چرمی تاریخی میتوان به داستانی کامل دست یافت که در این مقاله نمی گنجد. تاریخ شاهد انقلاب ها و دگرگونی های بسیاری بوده و این ادعا را با خون خود امضا کرده است. اما کمتر انقلابی وجود دارد که پشتوانه ی آن ایدیولوژی و فکر باشد و نه ترس و هیجان و شور. انقلاب فرانسه بر اساس فکر و اندیشه بنا نهاده شد و بعد شکوفا گردید. انقلابی که روشنفکران در ذهن جوانان کاشتند و پروراندند و نسل به نسل منتقل کردند تا مژده دهد. نسل اولیه ی انقلاب حقوقدانان و روشنفکران و لرد های شجاع بودند و بقیه ی مردم آزادی خواه که از ظلم و ستم و سرمایه داری و سیاست سیاه شاه و جایگاه کثیفش به تنگ آمدند و قیام کردند. اما نسل های بعدی انقلاب به خاطر فقر روزافزون و

به علاوه ی گرسنگی مردم به خوبی در آثار او هویداست. به خصوص در شاهکارش، بینوایان. پدر ویکتور هوگو در نبرد ها و میدان مبارزه ی انقلاب کبیر حضور داشت. ویکتور هوگو درست چند سال بعد از انقلاب به دنیا می آید. او شاهد تحولات بعد از انقلاب بوده و خود، جزو مبارزان سیاسی علیه سلطنت ناپلئون سوم بود که عاقبت چندین سال در تبعید و زندان به سربرد. شاهکارش بی نوایان را نیز در همان زندان نوشت. او را آخرین مبارز انقلاب می دانند. شخصی گفت که دو شاعر بزرگ، انقلاب فرانسه را طومار کردند. گوته ی آلمانی با نوشتن رمان «رنج های ورتن جوان» آغازگر نهضت جوانان و شور و شوقشان شد و ویکتور هوگو آخرین حلقه ی سرنوشت انقلاب! در انتها باید به ملت فرانسه توجه کرد. آنها فقط در جریانات انقلاب کبیر، متحد نشدند بلکه تاریخ نشان داده که مردم فرانسه هرجا که لازم باشد در آن کار سستی نمیکنند و قیام و تحصن از اعمال واجبه و سنت مقدسشان شده است. همین که نزدیک یک سال و اندی از اعتراضات و تحصن و اعتصابشان میگذرد ولی هنوز دست برنداشتند. فکر میکنید علت اعتراضشان چیست؟ حذف نظام سرمایه داری!! سرخ، رنگ خون مردم عصبانی سیاه، رنگ تاریکی سالهای گذشته سرخ، شروع زندگی با سپیده دم! سیاه، رنگ تاریکی که بالاخره تمام میشود



ابومسلم خراسانی



محمد علیان نژاد

دانشجوی کارشناسی آموزش تاریخ دانشگاه فرهنگیان

نام ابومسلم را به اختلاف گفته ها، مسلم، عثمان و ابراهیم و کنیه اش را اسحاق ضبط کرده اند. نسب نامه هایی که برایش نوشته اند او را از فرزندان شیدوش پسر گودرز یا رهام پسر گودرز معرفی میکنند. بعضی او را نیز از فرزندان بزرگمهر بختگان شمرده اند. با آنکه در تبار و نژاد او اختلاف کرده اند و با آنکه بعضی او را کرد و بعضی دیگر او را در شمار مردم ((خطرانیه)) کوفه ذکر کرده اند اما تاکید بیشتر منابع بر مروزی بودن ابومسلم است. تولد ابومسلم به قول ابن خلکان و حمزه اصفهانی و اغلب مورخان دیگر در سال ۱۰۰ هجری در اصفهان و در عصر خلافت عمر بن عبد العزیز اتفاق افتاد. و طرفداران این قول، عمر او را در حین قتل ۳۷ سال می دانند. **آیا ابومسلم دارای نسبی والا بود؟** در پاسخ به این سوال باید گفت که خود ابومسلم بر نسب و نژاد خویش تاکید نداشت و زمانی که در شروع قیامش، کسانی از زاهدان خراسان از اصل و نسب وی پرسیدند وی جواب داد. ((اثر من برای شما از نصیم بهتر است)) با این جمله از ابومسلم مشخص میشود که وی از اقوام فرودست جامعه و از موالی بوده است و بعدها با توجه به اینکه کار بزرگی توسط وی صورت میگرفت، طرفدارانش برای او نسبی والا درست می کنند. اگر نسب ابومسلم از طبقات والا می بود، زمانی که فقها و بزرگان از نسب او پرسیدند، وی با فخر و غرور آن را مطرح می کرد. بنا به قول ابن اثیر چون شوکت ابومسلم در امر دعوت بالا گرفت، ادعا کرد که از نسل سلط بن عبد الله بن عباس است. پس نتیجه میگیریم که اگر ابومسلم دارای نسبی والا می بود، زندگی وی از دوران نوجوانی در خدمت هواخواهان عباسی نبود و وی بر نسب خویش تاکید می کرد و یا دست کم آن را پنهان می داشت و این همه

اختلاف نظر در باب نسب وی به وجود نمی آمد.

چگونه شکل گیری رابطه ابومسلم با رهبران نهضت عباسی!

روایت اول = ایام کودکی ابومسلم در اصفهان در خانواده عجلی گذشته و او پیش عیسی بن معقل بود، که پدرش عثمان را حادثه افتاده، و مادر ابومسلم، ابومسلم را به عیسی سپرده و پیش وی بزرگ گشت. دودمان عجلی در سازمان خلافت عباسی امرای معروف کرخ بغداد بودند. و چون امیر عجلی توسط خالد بن قسری امیر عراقین، به خاطر مسله ی خراج در کوفه بازداشت شد به زندان رفت. درین هنگام گروهی از داعیان محمد بن علی امام به دیدار عیسی در زندان رفتند و آنها در آنجا در واقع با رویه رو شدن با ابومسلم از کفایت و سخن گفتن وی خیره شدند. و چون ابومسلم دریافت که ایشان از داعیان خلافت عباسی اند و برای برانداختن سلطه ی ستمگران بنی امیه تلاش می کنند به ایشان پیوست. هنگامی که عیسی و ادريس برادرش از زندان کوفه گریختند، ابومسلم با این دو برادر و حمایت داعیان خراسانی روی به مکه نهاد و در آنجا در سال ۱۲۴ هجری به ابراهیم بن محمد که بعد از مرگ پدرش امام داعیان خلافت آل عباس بود پیوستند. ابومسلم در حدود چهارسال در مکه نزد امام ابراهیم اقامت داشت و وی در سال ۱۲۸ هجری در حالیکه عمر او به نوزده سال رسیده بود از طرف ابراهیم امام به خواش نقیبان به خراسان برای به دست گرفتن رهبری نهضت فرستاده شد. روایت دوم = همچنین در برخی از روایات دیگر که به واقعیت نزدیک تر است گفته شده که ابومسلم به همراه عیسی که در واقع ابومسلم غلام عیسی بود به زندان افکنده شدند. و ابومسلم توسط داعیان قدیمی نهضت همچون سلیمان بن کثیر که به دیدار عیسی می آمدند خریداری شده. همچنین در برخی از روایات گفته شده که او توسط بکیر بن ماهان از عیسی خریداری شده. و بعد این داعیان او را به دلیل هوش و ذکاوتی که داشت به نزد ابراهیم امام

میرند و ابراهیم با دیدن هوش و ذکاوت وی تصمیم می گیرد او را در نزد خود نگه دارد و به پرورش او همت گمارد. ابومسلم وقتی به نزد ابراهیم امام رسید ابراهیم او را آزاد کرد و او را عبدالله نام کرده و به او کنیه ی ابومسلم داد. **چرا ابومسلم از سوی ابراهیم امام به رهبری نهضت منصوب شد!** احتمال اول = احتمالاً خود ابراهیم به عموهایش و یا افراد دیگران از خاندان خود برای رهبری قیام اطمینان نداشت و شاید ابراهیم همواره بیم از آن داشت که مبدا قدرت نهضت از دست خودش خارج شود و به نوعی به دست عموهایش بیفتد. احتمال دوم = از سوی دیگر اعتقاد خراسانیان بر خطانپذیر بودن اهل بیت (ع) ممکن بود شخصی از خاندان عباسی را که در راس قیام قرار داشت را با مشکل مواجه کند. در حالیکه انتخاب ابومسلم این تبعات را نداشت. احتمال سوم = گزینش ابومسلم، گام موفق و آغاز مرحله ای جدید از جان گرفتن دعوت بود. زیرا وی خراسان را، که دارای نفوذ روشن ایرانی و نارامی های قبایلی بود، شایسته تر و مطمئن تر از یک عرب آزاد اداره می کرد. هنگامی که ابراهیم امام او را برای آغاز کار در خراسان برگزید، در نامه ای به او نوشت از عرب یمنی که سنگ بنا و کلید پیروزی هستند، دلجویی کند. احتمال چهارم = همچنین در برخی از روایات آمده است که ابراهیم امام وقتی فرماندهی جنبش را به نقیب النقباء، سلیمان بن کثیر که پیرمردی بود پیشنهاد کرد، وی از قبول آن عذر خواست و در جواب ابراهیم گفت که ریاست به دو تن واگذار نمی شود. او سپس آن را به ابراهیم بن سلمه عرضه کرد، او هم پژوهش خواست و در توجیه عذرخواهی خود گفت که دیگران از من سزاوارترند. ابراهیم امام درین هنگام گامی سرنوشت ساز برداشت و ابومسلم را که فردی از نظر وی قابل اعتماد بود را به این منصب برگزید. در هرحال انتخاب ابومسلم برای ریاست دعوت و قیام عباسی انتخابی دقیق بوده و تعیین وی با آن سن و سال و وضع نژادی درایت ابراهیم را می رساند.



پیامدهای این منسب!

همواره در روایات مختلف مشاهده می کنیم که با رسیدن منسب رهبری نهضت به ابومسلم و وارد شدن او به خراسان، درگیری و نزاع او با داعیان دیگر زیاد شد. با ورود ابومسلم به خراسان شهرت و عظمت او بسیار بالا گرفت. مردم خراسان به نام او سوگند می خوردند و به نام او در منبرها خطبه می کردند. نفوذ و محبوبیت ابومسلم در خراسان نمی توانست بر داعیان کهنه و قدیمی این نهضت مهم نباشد. برخلاف مردم عادی، آنها دوران کودکی و بندگی ابومسلم را دیده بودند و آنها خود او را خریده و به امام عباسی تقدیم نمودند. آنها تصور نمی کردند که روزی ابومسلم به چنین قرب و منزلتی دست یابد. همچنین موالی بودن ابومسلم آنها را رنج میداد که وی بر آنها فرمانروایی کند. همچنین سلیمان بن کثیر عقیده داشت که ابراهیم باید یکی از افراد خاندان خودش را به رهبری قیام می فرستاد و نه جوانی نوزده ساله همچون ابومسلم که حتی از موالی بود. چنان که سلیمان بن کثیر گلایه داشت از اینکه او و یارانش با رنج فراوان راه جنبش را هموار کردند و اینک فردی تازه از راه رسیده زمام امور را در دست بگیرد. اما در نهایت سلیمان بن کثیر و داعیان دیگر مجبور شدند از فرمان ابراهیم سرپیچی نکنند و رهبری قیام به دست ابومسلم را خلاف میل قلبی بپذیرند.

آغاز تنش ها!

یکی از اقدامات عجیب ابومسلم خراسانی، نابودی داعیان سرشناس و قدیمی چون ابوسلمه خلال، سلیمان بن کثیر و لاهز بن قریظ بود. برده بودن ابومسلم خراسانی در دوران نوجوانی و خریده شدن وی توسط داعیان و تقدیم نمودن او به امام عباسی موجب شده بود تا داعیان کهنه کار عباسی، حتی در دوران اوج عظمت و شهرت ابومسلم که در خراسان پدید آمده بود وی را مهم ندانند. این مسئله موجب کینه ی ابومسلم و نابودی آنان توسط وی در زمان عزت و اقتدار سیاه جامگان گردید. سفارش دیگر امام به ابومسلم درباره سلیمان بن کثیر بود که ((با این پیر مخالفت و عصیان مکن و اگر کاری بر تو مشکل شود نظر وی را به جای من قبول کن)) شاید از همین سخن، ابومسلم دریافت که سلیمان بن کثیر رقیبی در برابر اوست. هم از آن بابت که وی نخست مامور این کار شده و آن را نپذیرفته و نیز رهبری ابومسلم را رد کرده بود و هم بدین سبب که امام چنین جانب او را رعایت می کرد و رای و عقیده اش را محترم می شمرد. شاید تصور شود دلایل عناد ابومسلم با داعیان، تمایل آنان و یا خودش به سمت و سوی علویان و امام جعفر

صادق (ع) بوده است. اما واقعیت این است که داعیانی که توسط ابومسلم نابود شدند سال ها بود در خدمت عباسیان بودند و در راه نهضت آنان به سختی تلاش می کردند و خود را مرید خاندان عباسی می دانستند. و همواره اینان از پیوستن مردم به قیام های زید و یحیی جلوگیری می کردند. خود ابومسلم هم از طرفداران علویان نبود. وی یکی از نوادگان جعفر بن ابی طالب به نام عبدالله بن معاویه را به سبب اینکه رقیب عباسیان بود را کشت و همچنین قیام شیعه کشی مردم بخارا توسط وی این نظریه را به طور زیاد رد می کند. در نتیجه بر اساس شواهد ارایه شده، نابودی داعیان کهنه کار و قدیمی عباسی در دوران اقتدار ابومسلم، اتفاقی و بر اساس تصمیمات عجولانه وی نبوده، بلکه براساس برنامه و طرح او و حساب شده انجام گرفته است. دلیل اصلی اقدام سردار سیاه جامگان در نابودی داعیان، احساس ابومسلم از دیدگاه تحقیرآمیز داعیان قدیمی نسبت به وی بود. محبوبیت ابومسلم در بین خراسانیان و نفوذ فوق العاده او نمی توانست اعتبارش را نزد داعیان قدیمی بالا برد و این موضوع موجب نابودی این افراد توسط ابومسلم به بهانه های متفاوت شد.

قیامی سیاسی یا مذهبی!

ادوارد براون مستشرق انگلیسی درین باره معتقد است که اعمال و مقاصد ابومسلم در ظاهر از روی اراده مذهبی و در باطن از روی نقشه نژادی و ملی بوده است. و او هیچ گونه اعتقاد مذهبی به کسانی که برایشان به عنوان (الرضا من آل محمد) دعوت می کرد نداشته است. و نیز تحقیر او را نسبت به منصور (خلیفه دوم عباسی) و انجام دادن اعمال نظامی توسط سرداران و دور نشدنش از خراسان را هم به دلیل می آورند. شاید آنچه درین موضوع بتوان گفت این است که هدف ابومسلم و پیروانش در طرفداری از عباسیان و پشتیبانی از ایشان، بیش از هر چیز، از میان بردتن حکومت امویان بوده است و در پدید آمدن این قیام اگر چه رنگی مذهبی به خود گرفته، شاید مقاصد مذهبی تاثیر کمتری داشته و به عبارت دیگر ظاهراً جنبه سیاسی و اجتماعی این نهضت از جنبه دینی آن قوی تر بوده است. شاید اگر ابومسلم زنده می ماند و دستش می رسید روزی دستگاه بنی عباس را نیز بر می چیند. و به همین دلیل صلاح ایرانیان را در سازش با دولت عرب و راه تجدید حیات ملی را بر رخنه کردن در دستگاه سیاسی و نظامی حکومت اسلامی می دانست و به همین قصد هم به تقویت بنی عباس پرداخت و اعتماد آنان را چندان جلب کرد که سرانجام بر ریاست شیعیان خراسان برگزیده شد. هرچه هست هدف و غرض ابومسلم به درستی

از تاریخها بر نمی آید. بعضی سعی کرده اند او را شیعه ی آل علی معرفی کنند. بی اعتنایی او را نسبت به منصور نیز که سرانجام موجب هلاکتش گشت، از همین رهگذر می دانند. اما آنچه از قرائن بر می آید این پندار را به سختی رد می کند. رضایت و حتی اقدام او در قتل ابوسلمه خلال که به تشیع متهم بود نیز تا اندازه ای احتمال شیعی بودنش را ضعیف میکند. برخی مورخان برین موضوع تکیه کرده اند که پیروزی ابومسلم تا حد زیادی، مرهون شیعیانی بود که او را پشتیبانی می کردند. اما دیگران نوشته اند که معنی این سخن آن نیست که وی شیعه ی آل علی بوده. اگرچه در مواقع احتیاج فوراً کمک آن ها را پذیرفته است. به علاوه اگر شیعیان در میان لشکر ابومسلم تا این حد فراوان و نیرومند بودند وی نم توانست پس از زوال قدرت بنی امیه در خراسان، آنان را چنین با آسانی کنار بگذارد. و اگر هم کمکی از سوی شیعیان به ابومسلم شده در واقع ابومسلم از آنها به عنوان ابزاری برای رسیدن به پیشرفت و قدرت خویش استفاده کرده بود.



آیا ابومسلم تمایلات زرتشتی داشته است درین باب هم جای اندیشه هست. اما قرائن که در باب علاقه ی ابومسلم به آیین نیاکان، مورد نظر واقع شد از این قرار است که سرکوب جنبش به آفرید در دهستان خواف از سوی ابومسلم در واقع به این دلیل بود که به آفرید همواره درصدد بود در عقاید و اصلاحات زرتشتیان تغییر ایجاد کند. که این کار به مزاج رهبران زرتشتی خوش نیامده بود و از ابومسلم خواستند تا بساط به آفرید را برچیند. نتیجه ی این اقدام ابومسلم را در برانداختن به آفرید و پروان او بیشتر به سود مجوسان دانسته اند تا به نفع مسلمانان. و آن را نموداری از علاقه ی ابومسلم به کیش گبران و توجه او به جلب زرتشتیان شمرده اند و نوشته اند که در حفظ آیین مجوس لاقابل به قدر آیین مسلمانان می کوشیده است.

نتیجه

درمیان همه این رویدادها، گماشته شدن ابومسلم به رهبری دعوتگران خراسانی از سوی امام عباسی اهمیت چشمگیری داشت و تاثیر بسزایی در روند فرجامین خیزش سیاه جامگان گذاشت. البته کوشش های بکیر بن ماهان برای برقراری پیوند میان امامان عباسی در حمیمه و داعیان کیسانی در خراسان بود که زمینه ی گماشتن و نفوذ ابومسلم در شبکه ی داعیان را فراهم کرد. در واقع با گماشتن ابومسلم به سرپرستی دعوت در خراسان بود که گام نهایی و قطعی برای تبدیل دعوت هاشمی به عباسی برداشته شد. تنش هایی که میان وی و برخی از بزرگان سیاه جامگان در خراسان پدید آمد و به کشتن شماری از آنان انجامید گواهی است که نشان می دهد ابومسلم رهبری سازمان دعوت را برای اهدافی متفاوت با آنچه سران قدیمی در نظر داشتند به دست گرفت. ابومسلم نه با آرمان های دعوت، بلکه با رهبران عباسی پیوند داشت و چیزی که سمت و سوی کوشش وی را تعیین می کرد پیروی از همین اصل بود. گردن فرازی و سرکشی وی در آغاز حکومت عباسیان هم خدشه ای بر این واقعیت وارد نمی کند و باید آن را از چشم انداز جاه طلبی های ابومسلم در درون برنامه عباسی نگریست. این نکته جالب است که ابومسلم به فرمان ابوجعفر و به دست عثمان بن نهیک، شیب بن واج مروزی و ابوحنیفه حرب بن قیس کشته شد. که از میان آنها دست کم عثمان و شیب

از سرداران سیاه جامه بودند. حتی کسانی که در سال های پسین به کین خواهی ابومسلم سرداشتند هیچ یک در شمار سرداران سیاه جامگان یا دعوتگران برجسته ب آن نبودند. همه ی این ها نشان دهنده این حقیقت است که ابومسلم در مدت کوتاهی که در جایگاه سرپرستی دعوتگران سیاه جامه قرار گرفت، نفوذ معنوی چندانی در میان سران برجسته ایشان که همگی یا اغلب عرب نژاد بودند پیدا نکرد. علت این پدیده همان چیزی است که پیش تر اشاره شد. اینکه وی تازه واردی بود که ناگهان از بیرون بر فراز همه ی بزرگان دعوت قرار گرفت و ابزاری بود برای انجام دگرپرسی فرجامین به سود خاندان عباسی. با این حساب بی نام و نشان بودن ابومسلم در کنار رویکرد او در پرهیز از دسته بندی های قبیله ای و قومی به این دلیل بود که وی کارگزار عباسیان بود که از بیرون به سازمان پراکنده دعوت خراسان وارد شد و توانست آن را به سود عباسیان یکپارچه سازد. سرانجام هنگامی که عباسیان به حکومت رسیدند رشته ی پیوند استواری میان ابومسلم و دیگر سران دعوت وجود نداشت و از همین رو با پیدا شدن نخستین نشانه های تنش، ابومسلم را فرو گذاشتند. در عین حال که مردم خراسان ستون فقرات نیروهای ابومسلم میدانند. میگویند ((در مرحله ی اولفهدف اصلی دعوت عباسی، تازیان بودند و به خصوص در ابتدای کار جلب عربها به نهضت مهم تر از ایرانیان بود و سرانجام نتیجه می گیرند که از لحاظ ماهیت، دعوت عباسی به طور کلی امری



زندگی نامه چرچیل



محمدحسین عسگری

دانشجوی کارشناسی آموزش تاریخ دانشگاه فرهنگیان

«سر لرد وینستون لئونارد اسپنسر چرچیل» پیشه‌ها: نخست‌وزیر، وزیر کشتیرانی و نیروی دریایی، افسر اطلاعاتی، اطلاعات ارتش سلطنتی بریتانیا در نقاط مختلف آفریقا، نماینده مجلس عوام، نویسنده، اقتصاددان عناوین، افتخارات، مدال‌ها:

۱. مردآه‌نین اروپا «این لقب بعدها به مارگات تاچر، نخستین نخست‌وزیر زن بریتانیا داده شد».
۲. مرد سال روزنامه تایم «اولین سال نخست وزیری».
۳. مرد سال روزنامه‌های واشنگتن پست آمریکا «آخرین سال جنگ جهانی دوم، قبل از پایان جنگ».
۴. برنده جایزه نوبل ادبیات
۵. تصمیم گرفته بودند به پاس اقدامات اقتصادی او بعد از جنگ جهانی و ایجاد میلیون‌ها شغل توسط او، به او جایزه نوبل اقتصاد دهند، اما قبل از مراسم اهدای این جایزه بیمار شد و درگذشت.
۶. لقب اسپنسر «این لقب، عنوان یکی از خانواده‌های مشهور و قدرتمند انگلستان است که جزوی از خاندان سلطنتی نیز محسوب می‌شوند. آنها به شخصیت‌های برتر انگلستان که خدمات زیادی به این کشور کرده و بسیار مشهور شده‌اند، این جایزه را اهدا می‌کنند و نام اسپنسر را برای آنها قائل شده و آنها را عضوی از خانواده‌ی خود میدانند. مانند «سر چارلز اسپنسر چاپلین» که به چارلز چاپلین- معروف به چارلی چاپلین- اهدا شد. این لقب را با همین شرایط به چرچیل نیز دادند.
۷. مرد شایسته‌ی بریتانیا؛ این لقب صرفاً توسط ملکه‌ی انگلستان به افراد داده میشود، که نشان دهنده‌ی لیاقت، درایت و شجاعت افرادی است که در شرایط بحرانی انگلستان را از مشکل و بحران نجات داده‌اند. صاحبان این عنوان عضوی از خاندان سلطنتی به شمار می‌آیند. این لقب و مدال را ملکه الیزابت شخصاً با آمدن به خانه‌ی چرچیل به او اهدا کرد و از او خواست تا از سیاست کناره‌گیر و مشاور او در امور کشورداری باشد.

علنی همه میدانستند و خودشان نیز به آن اعتراف داشتند. آنها همواره دشمنان بسیاری به خاطر سیاست‌ها و نظرات خود داشته‌اند تا جایی که او را از خانه‌ی شماره‌ی ۱۰ خیابان داونینگ که یک خانه‌ی سازمانی بود، بیرون راندند. شخصیت چرچیل:

او مردی هزار تو است، مردی که هیچ وقت افکارش را آن‌طور که حقیقت باشد نشان نمیدهد. شاید بتوانید رفتار و سیاست‌های او را تحلیل کنید؛ اما مطمئن باشید که نتیجه‌ی تحلیل شما همان دروغ کذبی است که چرچیل میخواهد.



یک داستان: چرچیل در جلسه‌ی نظامیان آمریکا و بریتانیا به آن‌ها پیشنهاد داد تا به جای آنکه به صورت مستقیم از دریا به سمت برلین به آسمان آلمان حمله کنند مسیر حمله را از ایتالیا شروع کنند. او اسم این طرح خود را حمله به زیر شکم تمساح نامید و گفت حمله از طرف ایتالیا مثل پاره کردن زیر شکم تمساح، راحت است. اما هدف چرچیل از این کار این بود که آمریکایی‌ها در ایتالیا به یک جنگ طولانی مدت با نازی‌ها و فاشیست‌ها بپردازند و ایشان را سرگرم کنند تا حملات به انگلیس قطع شده و تمرکز جنگ بر علیه آمریکا شود تا بتواند به یک قدرت برابر بین آمریکای تازه نفس و بریتانیای خسته و فرسوده طی دو جنگ جهانی شده و غنایم اروپا را به صورت مساوی تقسیم کنند. (مستند دنیا در جنگ) آمریکایی‌ها پس از گوش دادن به حرف چرچیل و پا گذاشتن به جهنم ایتالیا که تا قبل از آن در آرامی به سر می‌برد به چرچیل

تولد، خانواده، زندگی شخصی او در یک خانواده‌ی اشرافی و ثروتمند در یک کاخ به دنیا آمد. پدرش از اشراف انگلستان و مادرش دختر یکی از بانکداران معروف نیویورکی بود که ۳ بار از اموالش را در مستی از دست داد و دوباره به دست آورد. پدرش سیاست مدار و بازرگان بود. بازرگانی شغل تمام چرچیل‌ها چه پدر وینستون، چه پدربزرگان و چه فرزندان او به عنوان شغل دوم بود؛ اما شغل مهم همه‌ی آن‌ها به عنوان شغل اصلی، خدمت به انگلستان بوده است. چرچیل در کتاب خاطراتش که بعداً از آن فیلم Darkest Hour (تاریک ترین ساعت) را ساختند میگوید: «تا حالا در عمرم غذا نختم اما فکر میکنم بتوانم تخم‌مرغ درست کنم. آخر یک بار دیدم چگونه درست میشود، تا حالا رانندگی نکردم حتی یک دوچرخه را نیز نمیتوانستم تکان بدهم؛ تا حالا اتوبوس و مترو سوار نشده بودم تا اینکه یکبار اعتصاب کارگران شد و خیابان‌ها بسته. مجبور شدم به داخل مترو بروم، و در مترو گم شدم. تا اینکه از پلیس کمک خواستم من را نجات داده و به سطح خیابان برساند.» اما زندگی چرچیل یک روی دیگر نیز دارد؛ او در مدرسه کالج افسران سلطنتی ارتش بریتانیا درس خوانده است، او ماه‌ها بر روی شن‌های آفریقا خوابیده، چرا که او افسر اطلاعاتی ارتش بریتانیا بوده است که در آفریقا توسط بومیان یک منطقه اسیر شده بود. «او زمانی که فرماندهی افسران اطلاعاتی انگلستان در سودان را بر عهده داشت، میخواست مسلمان شود؛ اما برادر زنش با او تماس می‌گیرد و میگوید آبروی ما و خاندان سلطنتی و اطلاعات ارتش را از بین نبر». (کتاب خاطرات چرچیل) حال با وجود این که چرچیل یک اشراف زاده است، چند بار به این نکته اشاره کرده است که مادرش از نسل سرخپوستان بومی آمریکا بوده و این که مادربزرگش نتیجه‌ی ازدواج یک زن سرخپوست با یک مرد ثروتمند نیویورکی بوده است. (کتاب قهرمان پیش‌بینی ناپذیر نوشته‌ی پاول ادیسون) چیزی که در میان خاندان چرچیل‌ها همیشه رواج داشته، شنا کردن ماهرانه بر خلاف جریان آب بوده است. به‌گونه‌ای که خود او و پدرش دائم الخمر بودند و نوشیدن بسیار زیاد شراب و الکل معروف بودند و اینکه این را به صورت

برای زمان صلح باشد؛ چون تا حدی جنگ طلب بود اما بعدها دوباره نخست وزیری را به دست گرفت و حملاتش به ایرلند و آرژانتین بعد از جنگ جهانی دوم شروع شد و به آن‌ها حمله کرد. او توانست چندین میلیون انگلیسی بیکار بعد از جنگ جهانی را سرکار برد. حتی اگر بگویند بروید یک چاله بکنید و گروهی دیگر بیایند و این چاله را پر کنند. "آن‌هایی که تغییر نمیکنند، نمیتوانند جهان را تغییر دهند." وینستون چرچیل

دیگر احزابی که خود قبلاً در آن‌ها بود، او قهرمانی با شیوه‌های متناقض و متضاد است، اما با یک هدف (خدمت به انگلستان). چرچیل یک هدف و چندین شیوه و راه کثیف برای رسیدن به آن داشت. او برای بریتانیا یک اسطوره، قهرمان بود، اما برای جهان غیر از بریتانیا همان عقیده‌ای که از نظریات فرانسوی و انگلیسی یافت می‌شود را داشت. فرانسوی‌ها می‌گویند: مهم نیست که جهان بسوزد، مهم این است که فرانسه با شکوه بماند. انگلیسی‌ها می‌گویند: بریتانیا خانه‌ی ماست و بقیه‌ی جهان، دستشویی آن. پس تنها نتیجه‌ای که میتوان از خدمات چرچیل گرفت، تنها خدمت به کشور متبوع (میهن خود) بوده است. چرچیل فردی بود که زمانیکه ۳۰ الی ۴۰ میلیون آلمانی حاضر بودند، جان خود را برای هیتلر و نازیسم آلمانی بدهند و هیچ چیز جلودار ماشین جنگی آلمانی نبود، توانست به جای صلح و بستن قراردادی ننگین یا اتحاد با آلمان، شوروی و آمریکا را به جان هیتلر بندازد.

سخنوری چرچیل:

چرچیل به سخنوریش و سخنان مهیج و پر شور و هیجان معروف است. سخنانی که یک مجلس مبهوت در ترس از قدرت هیتلر و مایل به صلح و مذاکره را به یک مجلس واحد و قدرتمند بر علیه هیتلر تبدیل کرد. سخنانی که به جای ترس برای انگلیسی‌ها غرور ملی را یادآور شد. یادتان باشد که با یک سخنور تمام عیار طرف هستید، اما باز یادتان باشد که او لکنت زبان داشت و دائم من من میکرد اما سخنوری او بخاطر جملات و سبک جمله بندی و ادبی‌اش بود. او معتقد بود که یک سیاستمدار چیزی جز کلام برای قانع کردن مردم ندارد. چرچیل با وجود پیروزی در جنگ جهانی دوم و طرفداران بسیار، در انتخابات بعدی رای نیاورد و این نشانه‌ی این است که با وجود این‌ها سیاستمداران او را به عنوان رهبری در زمان جنگ میشناختند، نه رهبری در زمان صلح؛ و این نشان میدهد که سیاست بریتانیا آنقدر عقلانی است که این شخصیت کاریزماتیک را با وجود محبوبیت، به خاطر شرایط متفاوت کنار بگذارد، چون او نمیتوانست رهبری مناسب

لقب احمق را دادند و گفتند آن کودن از جنگ چیزی نمیفهمد. درحالیکه چرچیل از قصد این‌کار را کرده بود تا انگلستان برای جنگ آماده شده و بمباران‌های آلمان به سمت انگلستان قطع شود. چرچیل یک شخصیت کاریزماتیک است، هرکسی اندک چیزی از سیاست بداند، چرچیل را به عنوان یک سیاستمدار خیره و اسطوره‌ای می‌ستاید، درحالیکه اغلب اوقات او را نمیفهمند و درک نمیکنند. شخصیت و رفتار و ظاهر او یک تابو یا یک کلیشه است. کلیشه‌ای با سیگار برگ و یک پایپون و علامت V که به معنای Victory (پیروزی) است که خود چرچیل این علامت را از آلمان‌هایی که فرانسه را اشغال کرده بودند، یادگرفته بود. (از روی عکس یک روزنامه) چرچیل در ذهن مردم یک شخصیت مکار، حيله گر، باسیاست لایه لایه در عین



حال بامزه، طنز، خنده‌رو و کسی که تند تند راه میرود و تند تند حرف میزند و گاهی اوقات در رسانه‌ها فحش میدهد تا جایی که خانواده‌های انگلیسی تا مدت‌ها به فرزندان خود، اجازه گوش کردن رادیو BBC یا خواندن روزنامه را نمیدادند تا نکنند که چرچیل فحشی داده باشد. حتی به آن‌ها میگفتند مانند چرچیل به کشورتان خدمت کنید اما مودب باشید.

عقاید چرچیل:

او چندین بار حزب عوض کرد. در هر حزبی رفت که حتی اکثر اوقات روبه‌روی

هنر معماری ایرانی یا هنر معماری اسلامی



امیر حسین طهماسبی

دانشجوی کارشناسی آموزش تاریخ دانشگاه فرهنگیان

سوال مطرح شده این است که معماری که هر روز در مقابل دیدگان ما قرار دارد و ما هر روز آنها را مشاهده میکنیم و یا گهگاه بی توجه از مقابل آنها رد میشویم حاصل تفکر و ذوق هنری چه قومی است؟ به بیان دیگر، این هنر معماری که شامل مساجد، مدارس، بناهای مذهبی و حتی نوع خانه سازی و... می شود توسط تفکرات اعرابی که به ایران حمله کردند شکل گرفته؛ یا این معماری که هم اکنون در ایران حضور دارد، حاصل نوع فرهنگ و تفکرات خود ایرانیان قبل از اسلام است که به همان شکل به کار برده می شود؟ ایرانیان و شاهان ایرانی از دیرباز برای معماری اهمیت زیادی قائل بودند و از خود بناهای باشکوهی همچون تخت جمشید را برجای گذاشتند. در دوره ساسانیان معماری به پیشرفت های چشمگیری دست می یابد؛ در واقع در همین دوره است که هنر طاق زدن شکل میگیرد و هم اکنون در بسیاری از اماکن مذهبی و غیر مذهبی این هنر به خوبی قابل مشاهده است و یکی از مثال های باشکوه در آن دوره طاق کسری است. در دوره ساسانیان خانه ها به گونه ای ساخته می شوند که دارای حیاطی بزرگ هستند و در وسط آن هم یک حوض قرار دارد و در دوره اسلامی از این نوع سبک برای ساخت کاروانسرا های بین راهی استفاده می شود. هنر گنبد سازی را می توان در ایران قبل از اسلام جستجو کرد؛ که در دوره اسلامی به طور فراگیر در بیشتر بناها از آن استفاده می شد و هم اکنون نیز در بعضی مناطق گرمسیر ایران مورد استفاده قرار می گیرد. فرهنگ عرب، فرهنگ بادیه نشینی و گله داری بوده است و برای همین وقتی به ایران حمله می کنند با خود فرهنگ معماری به همراه می آورند؛ وقتی اعراب معماری ایرانی را می بینند حیرت

زده می شوند، همچنین اولین سرزمینی هم که به دست آنها به تصرف در می آید ایران است و آنها همواره می کوشند موقعیت اجتماعی و مذهبی خودشان را با کمک معماری ایرانی ارتقا دهند. هنگامی که دین مبین اسلام ظهور می کند، پیامبر (ص) به مکانی احتیاج پیدا می کند تا پیروان خود را جمع کرده و آیین عبادی را آموزش دهد و نماز به جای آورند، می توان گفت از همین زمان است که معماری به صورت اسلامی در میان اعراب به وقوع می پیوندد؛ یعنی: ۱. آنها به یک مکان محصور نیاز داشتند تا پیامبر بتواند پیروان خود را در آنجا گرد هم آورده که هم به مسائل دینی بپردازند و هم برای مشورت و مسائل جنگی و... با آنها صحبت کند؛ در نتیجه، آنها به ساخت بنایی ساده و خشتی می پردازند که به مرور زمان مورد بسط و گسترش قرار می گیرد. ۲. این بنای خشتی نیاز به یک سقف داشت تا آنها را از گرمای سوزان عربستان در امان دارد، ولی معماری آنها در این حد پیشرفته نبود که سقف را به صورت گنبد طراحی کنند. آنها در آن زمان با این نوع معماری آشنا نبودند و در نتیجه از برگ های درخت نخل برای پوشاندن سقف آن استفاده می کردند. ۳. با اتمام بنا، وجود یک چیز ضروری و لازم بود؛ به عبارت بهتر آنها به مکانی بلند در کنار بنا احتیاج داشتند تا بر بالای آن قرار گرفته و با صدای رسا مردم را به نماز دعوت کنند؛ در نتیجه مناره از همین دوره شکل میگیرد و به مرور زمان تکامل می یابد. در واقع می توان گفت که ایده ساخت مساجد به شکل امروزی هم با کمک ایرانیان در ذهن اعراب شکل می گیرد. نکته مهمی که در خصوص ایرانیان حائز اهمیت است، این است که ایرانیان، قبل از اسلام آوردن اعراب و شروع کردن آنها به ساخت مسجد، دارای عبادت گاه هایی بودند و اعراب تازه مسلمان شده از عبادت گاه های ایرانیان الگو گرفته و مساجدی با تغییراتی می سازند به طور مثال: ۱. در کنار مساجد مناره می سازند و از بلندی آن مسلمانان را برای دعوت به نماز و یا انجام امور دیگر گرد هم می آورند. که در واقع هنر مناره سازی در میان ایرانیان وجود نداشت.

۲. ساخت محراب در اماکن مذهبی از هنر معماری اعراب است تا هم جهت قبله مشخص شود و هم پیش نماز در مقابل آن قرار گیرد. ۳. جدا سازی محل عبادت زنها و مردها از یکدیگر. با توجه به توضیحاتی که داده شد میتوان به این نتیجه رسید؛ که پاسخ به سوالی که در ابتدا مطرح شد این است: «معماری ایرانی در دوره اسلامی نه معماری اسلامی»



انقلاب



امیر محمد نصیری قیداری

دانشجوی کارشناسی آموزش ادبیات دانشگاه فرهنگیان

در هر جامعه ای وقتی بحث از تغییر لایه های بنیادین فرهنگی میشود، پای یک انقلاب در میان است؛ وقتی عامه مردم خواستار تغییر رسمی ارزشها و عقاید کشور میشوند، وقت آن است که عرف به قانون تبدیل شود. چهل سال پیش و در چنین شرایطی، سرمایه داری استعماری آمریکا جای خودش را به حکومت اسلامی ایران داد و آخرین انقلاب آزادی بخش قرن بیستم در ایران رقم خورد؛ استقلالی که آنقدر عظمت داشت تا فراتر از انقلاب ۱۷ اکتبر کمونیستها در شوروی و انقلاب جمهوری خواهان لیبرال در فرانسه عنوان "انقلاب کبیر" را از آن خود کند. در قرن های پیش از ما، انقلاب های بسیاری به وقوع پیوسته بود، اما هر کدام به نحوی ماهیت خود را از غرب می گرفتند و فرهنگشان را تحت لقای ایدئولوژی های انتزاعی غرب تنظیم می کردند؛ به طوری که یا لیبرالیستی بودند یا کمونیستی و یا شبه آن ها؛ اما انقلاب اسلامی ایران با شعار معروف نه غربی و نه شرقی، ماهیت و هویت ایرانی- اسلامی خود را به اثبات می رساند و تمدن حقیقی ایران را به وضوح نشان می دهد. از نگاه تاریخ، این انقلاب پر سر و صدا، کاملاً انقلابی فرهنگی بود که ابعاد اقتصادی را نیز دربر می گرفت؛ به طوری که با کنار زدن سیستم سرمایه داری توانست نقطه شروع رقابت را برای همگان یکسان کند و دیگر فرقی نداشت که رعیت باشی یا ارباب، هر چه که بودی قانونی وجود داشت تا یکسان برخورد کند و عدل الهی را برپا سازد. همچنین از نقاط عطف این دوران، قطع وابستگی سیاسی ایران از آمریکا و غرب بود؛ کشور هایی که در سایه استعمار نو و با همت شاهان پهلوی عمری خون ملت را می مکیدند و به ایران و ایرانی به چشم برده نگاه می کردند،

دیگر پایگاه های سیاسی خود را در منطقه از دست داده بودند؛ و خدا می داند که این قصه، نهضت ملی شدن نفت نبود تا بشود با کودتای نظامی آن را حل و فصل کرد، حتی وقتی ماهیانه و در شهر های مختلف مردم را به گلوله می بستند، باز هم ایرانیان مسلمانی بودند که به فرمان رهبر کبیرشان به خیابان ها می آمدند تا حکومتی مبتنی بر اصول فطری انسان و در قالب آموزه های اسلام بنیان گذاری کنند. حال با گذشت چهار دهه از جنبش مردم ایران، هنوز ارزشهای اسلام پابرجاست و کوچک ترین خدشه ای به قرآن وارد نشده است، اما آیا ما در انجام آنها موفق بوده ایم؟ آیا در هنجارهایمان در قد و قامت یک مسلمان واقعی هستیم؟ آیا شرافت یک ایرانی را در کارهایمان می توان مشاهده کرد؟ البته که انقلاب ما سالم بود، اما اینکه انتخاب غلط با ما چه کرد، در این مجال نمی گنجد...



(شهید مطهری فرائر از يك عالم دینی)

۱. خدمات متقابل اسلام و ایران
۲. فطری بودن دین
۳. حماسه حسینی
۴. حقوق زن در اسلام
۵. توحید

(ابومسلم خراسانی)

۱. اخبارالدوله العباسیه ، همو
۲. الکامل فی التاریخ ، ابن اثیر
۳. ابومسلم سردار خراسان ، یوسفی
۴. تجارب السلف ، هندوشاه بن سنجر

(از خرافه به علم)

۱. تاریخ تمدن ویل دورانت ، صفحات ۴۸۹ و ۴۹۰
۲. تاریخ جهان کریس هارمن ، صفحات ۲۹۴ تا ۲۹۹

(ارتش روم)

۱. کتاب دایره المعارف مصور جنگ افزارها
- نوشته گرت جونز

(عاشورا از نگاهی دیگر)

۱. نهضت امام حسین و قیام کربلا ، زرگری نژاد

(اژدها در برابر عقاب)

waving goodbye to hegemony . new york times magezine.jan۲۷,۲۰۰۸

تجارت نیوز

(زندگی نامه چرچیل)

۱. خاطرات چرچیل
۲. قهرمان پیش بینی ناپذیر ، پاول ادیسون
۳. تاریخ جهان ، نویسندگان نشر ققنوس
۴. مجموعه ملل بخش انگلستان
۵. قدرت کلام ، جرمی کوردی
۶. وینستون چرچیل ، برندهاواگن

(نگاهی دیگر به انقلاب فرانسه)

۱. تاریخ فرانسه و دالین و دیگران
۲. تاریخ اروپا از انقلاب کبیر فرانسه تا ظهور
- هیتلر از هربرت فیشر
۳. تاریخ اروپا از آغاز تا قرن بیستم ، عبایلی
- غفاری فرد

